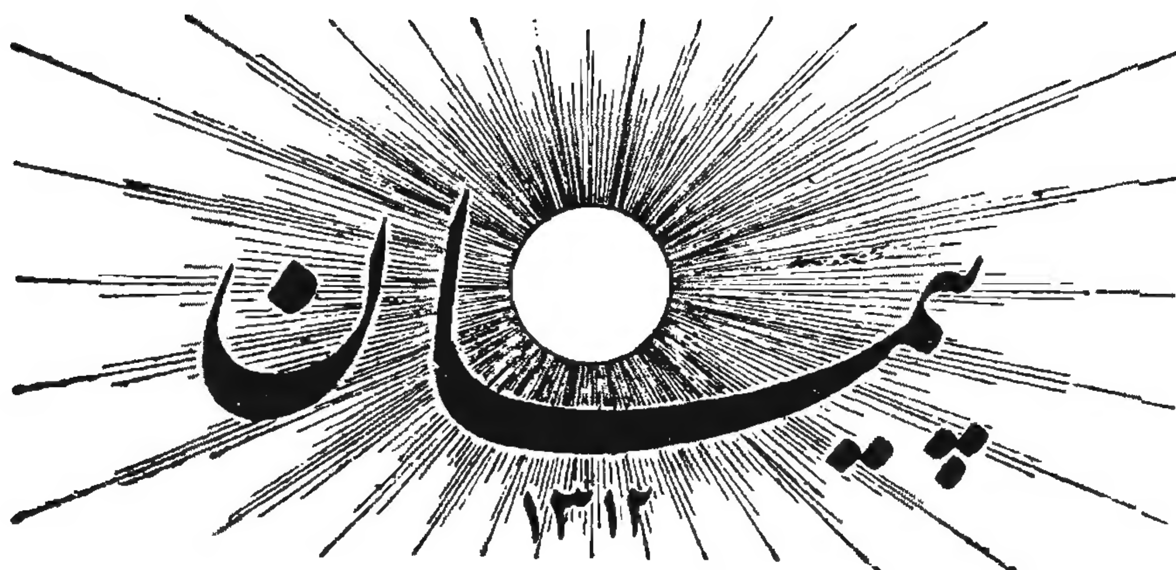

پیمان
پیمان سال دوم
شماره نهم



شمارهٔ نهم شهریور ۱۳۱۴ سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ

نسخه‌ای (چهار ریال)

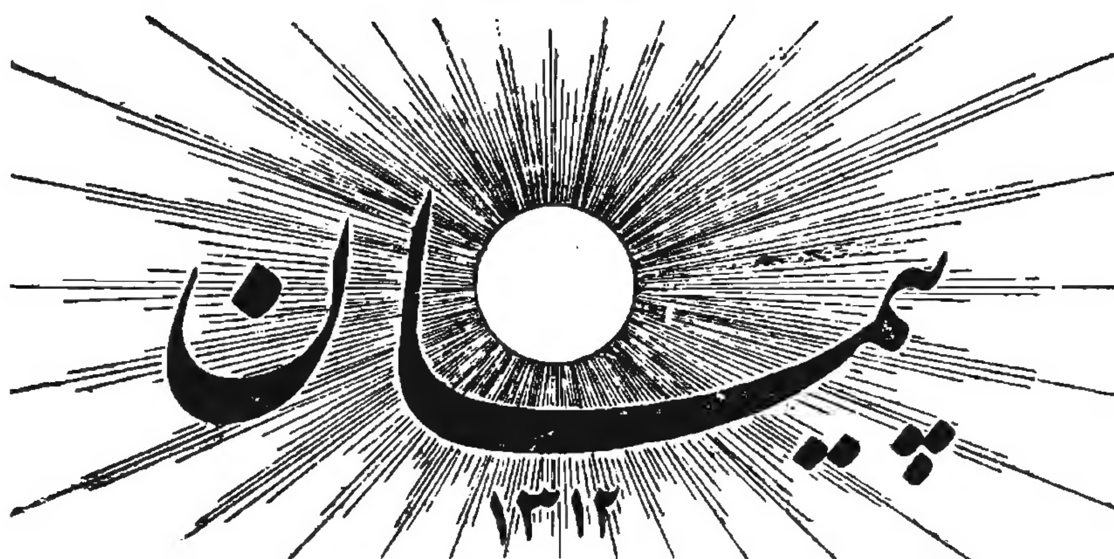
در همه جا پیشکی گرفته می‌شود

نمره تلفون ۱۳۹۶ام

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

خدا با ماست



شمارهٔ نهم　　شهریور ۱۳۱۴　　سال دوم

چند سخنی از دفتر

— ۱ —

با آنکه بارها گفتیم که ما گفتگو را در زمینه شعر بپایان رسانیده ایم باز می بینیم کسانی از بدکرداران که نام خود را شاعر گزارده اند ولی شعرا از بی آبروگریهای آنان بیزاری دارند رشته سخن را رها نکرده بدستاویز حافظ و سعدی پیاپی بر پیمان میتازند

میگوئیم : ای بد نامان ازحافظ و سعدی بشما چه؟ ! شما چرا در بند زشتکاریهای خودتان نیستید ؟ ! شما بدبختان که زبان بهجو همدیگر آلوده عیبهای خود را از گندیدگی دهان تا دزهٔ دیوان برسر زبانها انداخته اید شما را چه پیوستگی با حافظ و سعدی ؟ ! نادانی را ببینید خرده گیریها یا پرسشهائی که در پیمان شده نام آنرا «فحش» میگزارند

و بی آزرمانه مینویسند : « پیمان بر بزرگان شعرا فحش داده » ولی دشنام های زشتی را که خودشان بهمدیگر میدهند آنرا « ادبیات » میشمارند و بیخردانه چنین می پندارند که بدینسان خاك بچشم مردم پاشیده اند .

بارها گفتیم و دوباره میگوئیم که اینان از معنی ادبیات آگاهی ندارند و اینست که هر گاه پرسیده شود : « ادبیات چیست و آیا کدام شعر ها را میتوان از ادبیات شمرد ؟ » بیگمان در برابر این پرسش درمیمانند وپاسخی نمی توانند ! و از اینجاست که بیخردانه می پندارند آن یاوه بافیهائی که خودشان دارند از ادبیات بشمار است و ارجی بآن گفته های پوچ و بیمغز خود میگزارند .

ما هرگز نمیخواهیم نادانی مردم را برویشان بکشیم . ولی در جاییکه نادانان ستیزه رویی نموده خواستند بر دانایان چیرگی کنند در آنجاست که ناگزیر باید نادانی ایشان را آشکار گردانیده رسوای جهانشان گردانید اینست که دوباره میگوییم این کسانیکه امروز بدشمنی پیمان کوشیده مقاله‌ها مینویسند و پیاپی عبارتهای «ادبیات» و « عرفان » و « فلسفه » راتکرار میکنندیقین بدانید که معنی این عبارتهارانمیدانند و اگر پرسیده‌شود در میمانند . زیرا گذشته ازآنکه ما آنانرامیشناسیم و میدانیم که بیچارگان‌درچهل یا پنجاه سال زندگانی‌خویش‌مایه دانشی در دست نکرده اند از خود گفتارهای ایشان پیداست که نه تنها معنی ادبیات و عرفان را نمیدانند معنی‌خود «شعر» راهم نمیدانند وچنین‌می پندارند که هر آنچه دارای سجع و قافیه بود شعراست و گوینده‌آنرا باید ادیب و شاعر یا استاد نامید .

اگر میدانندبنویسند تابدانیم کەمیدانند . ولی میدانیم کەنخواهند

نوشت وهرگز این پیشنهادهارا بروی خود نخواهند آورد. چنانکه مانند این داستان در پارسال رویداد که کسانی عبارتهای «تمدن» و «اصول اجتماعی» و «ترقی» و اینگونه کلمه هارا دستاویزخود ساخته برپیمان ایراد میگرفتند ما برای آزمایش بارها پیشنهاد کردیم که معنی این عبارت ها را روشن کنید همگی درماندند و این نوشته های مارا بروی خود نیاوردند. ولی این نتیجه هم بدست آمد که دیگر دست از گریبان این عبارتها برداشتند و امروز کمتر نشانی از آنها در روزنامها دیده میشود

— ۲ —

ما بایرانیان چه میگوییم؟ میگوییم برادران خدا آدمیان را که آفریده خرد بآنان بخشیده تا سود از زیان باز شناسند و گرد کارهای بیهوده نگردند. می گوییم: توده‌ای که بکارهای بیهوده پرداخت از دیگران باز پس مانده ازآسایش وخرسندی بهره کمتر می‌یابد. میگوییم نباید شرافت آدمیگری را پایمال هوسهای کودکانه نمود.

می گوتیم سخن‌چه شعر وچه نثر باید جز برای‌معنی نباشد وجز بهنگام‌نیاز گزارده نشود. باسخن بازی‌نمودن‌جز کاربیخردان نمیباشد.

میگوییم: ایران‌امروزی‌را نشاید که پیروی‌اززمان‌سنجروارغون بکنند و ایرانیان هوش و جربزه خودرا در راه شعرهای بیهوده هدر سازند. شعر خوبست درجاییکه معنای خوبی را در بر داشته باشد و بخوانندگان سودی بخشد وگرنه جز سخن بیهوده نمیتواند بود!

آیا این دلسوزیهای ما بی اثر خواهد بود؟.. نه هرگز! شما هرگاه بر سر راهی ایستاده راهروانی‌را به بینید که راه را کج کرده‌اند و دلسوزانه‌فریاد برآرید: «برادران شما راه را کج کرده‌اید» بیگمان این فریاداثرخود رابخشیده دسته ای بیدرنك بشاهراه خواهندبرگشت

دسته ای اندکی ایستاده سپس سخن شما را خواهند پذیرفت .
دسته ای شاید لج بازی کرده گوش بسخنان شما ندهند . ولی اینان نیز که چندگامی بر داشتند دیگر پایهای ایشان یاری نخواهد نمود وخواه و ناخواه بسوی شاهراه خواهند برگشت . آن تیره دلانیکه همچنان راه کج خود را دنبال نمایند از صد تن یکی نخواهد بود ! اینست اثر گفتاری که دلسوزانه و بنام خدا گزارده شود .

گفته های ما نیز در باره شعر اثرخودرا بخشیده و صدها کسان از خود شاعران با ما همداستان گردیده‌اند و اگر کسانی ایستادگی مینمایند آنان نیزپس‌از دیری بما خواهند پیوست . اگردسته‌ای‌لجبازی نمایند وهمچنان بیهوده گویی را دنبال کنند بیگمان پس از زمانی‌پشیمان خواهند بود و غزل وقصیده بآن آسانی که می سرودند دیگر نخواهند توانست سرود . بعبارت دیگر خواه ناخواه جربزه ایشان یاری‌نخواهد کرد . مگر کسانی بی اندازه تیره درون باشند وبتوانند ایستادگی از خود نمایند . اینان نیز جز رسوایی بهره دیگری نخواهند برد .

اینست گواه پاکدلی ما . اینست نشان پشتیبانی که خدا ازمادارد .

بد آموزی و پاسخ آن

عمرت‌تا کی بخود پرستی گذرد ؟ — یا در غم نیستی و هستی گذرد؟
می‌خور که‌چنین‌عمر که‌غم‌درپی‌اوست — آن‌به که‌بخواب یا بمستی گذرد

ناشناس

هردم که ترا ز دور هستی گذرد — مگزار که با باده پرستی گذرد
عمری که چو بگذرد نیاید دیگر — حیف‌است‌بخواب‌یابمستی‌گذرد

صدیقی



نه هر دانشی سودمند است

هرروز در روزنامها میخوانیم واز زبانها میشنویم که در این زمان دانش (علم) پیشرفت بی اندازه نموده و اروپائیان یکی از سر فرازیهای خود میشمارند که هنر ودانش را پیش برده‌اند و باین دستاویز همیشه بخود میبالند و بر شرقیان برتری میفروشند .

ما انکار نداریم که امروز یکدسته دانشهایی در جهان پیش رفته و مایه پیشرفت آن کوششهای اروپائیان بوده . ولی آیا هر دانش‌وهنری ارجمند است ؟ !

آیا اروپا میتواند دعوی کند که آسایش و خرسندی جهانیان هم پای بپای پیشرفت دانش فزونتر گردیده ؟ !

دانش یا هنر به تنهائی در خورارج نیست . خود اروپائیان در این باره باما همداستانند که همهٔ این کوششها وتلاشها که میشود درراه جستجوی آسایش و خرسندی است . پس آن دانش یا هنری را میتوان ارجمند شمرد که باین آرزوی جهانیان کمکی کند .

وگرنه چه بسادانشهایی که جز زیان از آن نزاید و ازپیشرفت آن جز گرفتاری بر جهانیان نفزاید .

در اینجا آن مثل بجاست که مرد ساده دل باکدرونی زمینی را

بدست آورده در آنجا کشت مینمود و از این راه زندگانی آسوده و آرامی داشت خاندان او همه خرسند میزیستند و چه بسا که خوان نهاده خویشان و همسایگان را میهمان مینمودند وبهنگام نیاز دستگیری از بینوایان و افتادگان دریغ نمیگفتند ·

ولی در همسایگی او مرد زیرکی که شعبده میدانست و هرروز در میدان دستگاه در چیده هنر های شگفت از خود مینمود با اینهمه زندگانی آسوده ای نداشت وخاندانش همه سختی میکشیدند و خویشان و همسایگان را دل بحال ایشان میسوخت .

در این زمان سه رشته زندگانی را میتوان گرامی داشت و بر پیشرفت آن کوشید : نخست شناختن راه زندگانی . دوم آیین‌تندرستی. سوم فن جنك و صنایعی که مایه نیرومندی‌دولت میتواند بود . ازاین‌سه رشته نیز آنچه ارجمندتر است شناختن راه زندگانی‌است . ولی اروپا از این بی بهره میباشد .

دراینجاست که ما باروپا میگوئیم : « بسیارچیزها دانستی‌ولی‌آنچه بایستی بدانی ندانستی »

چنانکه در جای دیگری گفته ایم داستان اروپا با هنرهای خود و با بدبختی که گریبانگیر توده انبوه اروپائی گردیده همان داستان شعبده باز و خاندان او میباشد .

آری در اروپا دانشکده ها بنام این دانش (علوم اجتماعی) بر پاست و سالانه صد ها کسان از آن دانشکده ها بیرون آمده باینجا و آنجا پراکنده میکردند (چنانکه بایشان بایران هم رسیده) ولی عمارتهای شصت و هفتاد طبقه توانگران اروپا ومیلیونها مردان وزنان

بیخانمان در بیخ دیوارهای آنها بر آن دانشکده ها میخندند !

در این شش سال که همه دانستند بیکاری یك بتیاره بیمنا کیست و سختی کار تا آنجا رسید که بیکاران لشگر ها آراستند و سفرها کردند و در پایتخت ها نمایشها دادند باینهمه اروپائیان نتوانستند چاره آن بتیاره را پیدا کنند بلکه ما آشکار دیدیم که علت وسرچشمه آن را نیز در نیافته گناه را بگردن « بحران » انداخته و گناه بحران را هم بگردن جنك چین و ژاپون انداختند .

شرقیان هنوز هم غربیان را بادیده دیگرمی بینند وسخنانیکه از آنان میشنوند ناسنجیده ونا اندیشه میپذیرند و گرنه آنچه را که درچندسال پیش اروپائیان بنام بحران گفتند و نوشتند و در سراسر جهان پراکنده ساختند راستی راجز یکرشته سخنان کودکانه نبود وامروز همه میبینند که آن گفته ها پوچ و هیچ در آمد .

زیرا آنان چنان میگفتند که بحران یك حادثه‌ای چند زمانیست و چارهٔ آن کرده خواهد شد و هر کسی راه دیگری برای چاره پیشنهاد مینمودولی امروز دیگرهمهٔ آن سخنها فراموش شده وبدبختی و بیچارگی بیکاران و گرسنگان یك چیز عادی گردیده که دیگر گفتگو هم از این موضوع بسی کم کرده میشود .

تنها کاریکه شده در پاره کشور هایکرشته کارهای چند زمانی برای بیکاران تهیه کرده اند و یا از گنجینه دولت ماهانه برای ایشان میپردازندوپیداست که چنین چاره‌جوییها خودنشان در ماندگی است .

من از همه چیز میگذرم : هرتوده ای که دربی آسایش استباید پیش از همه در بند زنان خود باشند . چه زن با آنکه تا توانست در کار

پیشرفت زندگانی دخالت بیشتر دارد. لیکن در اروپا زنان امروز بدترین حال را دارند! همین بس که در بسیاری از شهرها یك نیم زنان آنجا دسترس بشوهر پیدا نکرده باصد گونه بدبختی و نومیدی بسر میدهند. ما اگر زیانهای همین یك عیب را بشماریم چندین صفحه را پر خواهیم کرد. ولی اروپایی هرگز بروی خود نمیآورد و دم از بهتری حال زنان اروپا میزند و لاف از اندازه بیرون میکند.

یك توده تا چه اندازه نادان و درمانده باشند که ندانند با زنان خود چه رفتاری کنند! ندانند که زن اگر خود سر و بی پاسبان بود کارش به تباهی می انجامد وجز بدبختی بهره از زندگی نمیابد ندانند که داد و ستد و کارهای بازاری و عضو بودن در بلدیه و پارلمان کار زنان نیست! ندانند که زن چون در بیرون خانه بکوشش وتلاش برخاست پیش از همه آبرو ونام نیك خود را ازدست میدهد وجز بدنامی سودی از تلاش و کوشش خود بر نمیدارد!

در اروپا در هر کشوری دانشکدهها بنام «اقتصاد» برپا کردهاند و سالانه صدها کسان از آن دانشکدهها بیرون آمده خودرا دانشمند فن اقتصاد میشمارند لیکن اگردرست درکارها غور کنیم بیچاره اروپا معنی درست داد و ستد و بازرگانی را هم نمیداند و امروز کار اقتصادش بانجا رسیده که همه میدانیم.

کسانیکه حال بازارهای ایران را در بیست سال پیش یاد دارند آن را با حال امروزی پهلوی هم گزارده بسنجند تا بدانند که نتیجه «اقتصاد دانی» اروپا چیست و در اندك زمانی چگونه دست و پای بازرگانان را می بندد.

باآنکه ایران ازاروپا دورافتاده و بازارهای ماجز از راه دور پیوستگی با بازارهای آنجا ندارد و ازاینسوی دولت ایران همیشه دلسوزیهامینماید و از سرپرستی بکار بازرگانی خود داری نمی نماید . با اینحال آنهمه ایستادگی در بازار های ما پدیدار شده و این‌خود نمونه ایست کهاروپا از اقتصاد شناسی خود چه نتیجه وارونه در دست دارد .

از سالهاست درایران اندیشه‌هاساختگی گردیده و کسان بسیاری آنچه را در یکروزنامه یا کتاب اروپایی میبینند ناسنجیده و ناآزموده آن را بر میگیرند و در اینجا و آنجا باز میگویند وچندان استواری از خود نشان میدهند که تو گویی موضوع‌راخودشان پس از سالها اندیشه وآزمایش در یافته وآن را درترازوی خردسنجیده اند اینان درباره سوداگری نیز به پیروی اروپائیان همیشه سرمایه های بزرك راستایش کرده‌وآن‌شیوه‌داد وستد و بازرگانی‌را که ازقرنها درایران‌رواج داشت نه پسندیده زبان بنکوهش باز می کنند و چنین رفتار می کنند که تو گویی یك دانشمند آزموده ای در فن خود با یکدسته عامی‌نادان گفتگو دارد و هر آنچه میگوید از راه بینش و دانش میباشد .

با آنکه اگر راستی را بخواهیم بازرگانان ایران در سایهٔ هوش خدا دادی و آزمایشهای چندین ساله هر یکی در فن خود بیناتر و داناتر از اروپائیان میباشد و اروپا با همه لاف و گزاف در این زمینه هم راه خطا میپوید . زیراسرمایه های بزرك ازدیده سود و زیان جهان در خور ستایش نیست و جز بهمزدن سامان زندگانی و از پا انداختن توده انبوه نتیجه دیگری را در بر ندارد .

من انکار ندارم که دولتهای شرق ناگزیر شوند و در برابر

دسته بندیهای اروپا پاره شرکتها با سرمایه های بزرك پدید آورند ولی این دلیل نخواهد بود که ما بیکبار هوا دار سرمایه های بزرك باشیم و در این باره هم پیروی از اروپا نماییم .

اگر کسانی میخواهندهوش و فهم خودرا بیکاره نموده کوروار دنبال اروپا را بگیرند ماسخنی با ایشان نداریم . ولی اگرمقصود پیروی اروپائیان نیست باید هر کار را در ترازوی سود و زیان بسنجیم و پس از آن اگر سنگین یافتیم بپذیریم .

ببینیم دادوستد و سوداگری برای چیست؟ . اگر برای آنست که از یکسوی مردم آنچه را از خوردنی و پوشیدنی و دیگرچیزها فزونتر ازدربایست خود دارند بفروشند و آنچه ندارنداز دیگران بخرند و بدینسان چرخ زندگانی بچرخد و از آنسوی کسانی از این راه که میانجی درمیانه فروشنده وخرنده میباشند سهمی از دربایستهای زندگی دریابند ـ اگر معنی داد و ستد اینست پس نبایدکاری کرد که دست توده انبوه کوتاه شده تنها یکدسته سرمایه داران از آن بهره بردارند و از اینراه گنجینه پردازند .

ما از هرراهی که میتوانیم باید نگزاریم دادو ستد و کار و دیگر سرچشمه های زندگانی مایه گنجینه اندوزی گردد . باید از هر راهی که میتوانیم از پدیدآمدن پستی وبلندی بی اندازه درتوده جلو گیری کنیم سرمایه های بزرك برای بازاریان و سوداگران جای ماشین های بزرك را دارد برای کارگران و مزدوران کارخانه ها بدانسان که ماشین های بزرك هریکی چندین هزارخانه را ویران میکند وهزاران وده هزاران زنان ومردان را از کارگران بروز سیاه می نشاند ازآنسوی

چند تنی‌را بملیونداری میرساند سرمایه های بزرگ هم بازار هارا ازرونق انداخته وهزاران وده هزاران مردان آبرومندرا دچار بدبختی میسازد وبجای همه‌اینها صندوقهای یك یادو شرکت‌را پراز زرو سیم میگرداند

اگر راستی را بخواهیم اروپا سررشته را پاك گم کرده واینست که نمیداند چه بکند و بهر سو بر میگردد لغزش دیگری ازوسرمیزند

بتازگی یکی ازروزنامهای تهران یکرشته گفتارهایی‌راازفرانسه ترجمه و درشمارهای‌خود چاپ‌نمود . این گفتارها که نا گزیرنویسنده آگاهی آنرا نگاشته سخن‌ازکلاه‌بر داری های گونا گون وشگفتی می راند که درهمه شهر های اروپاارواج‌دارد و در هر شهری‌صدها بلکه هزار ها زنان و مردان از آن راه روزی در می یابند و روز می گزارند . نیز قمار خانه های بزرگی‌راکه باسرمایه های گزاف در شهرهای فرانسه برپاست و گرو بندیهای اسب دوانی و دیگر بنیاد ها را که کلاهبرداران دستاویز خود دارند شرح میدهد .

هر کسی از خواندن آن گفتار ها در شگفت می ماند که چگونه کلاهبرداری و دغلبازی تا آن اندازه رواج گرفته ؟ یك‌توده هر چه بیدین و بیراه باشد باز تا این اندازه سر بدغلبازی نمی‌آورد بویژه با بودن قانون و پلیسی که همیشه‌در دنبال کلاهبرداران میباشند پس اینحال اروپا چیست ؟ . .

خود اروپائیان در چنین هنگامی بفریبکاری برخاسته‌میگویند: تمدن هر چه بیشتر پیش رود این آسیب ها فراوانتر خواهد بود .

ولی این سخن فریبی بیش نیست . اینان معنی تمدن را در نمی یابند وهر زشتی را بنام‌آن می‌خوانند . چرا راستی را نگوییم؟!

چرا نگوییم که راه انداختن ماشینهای بزرك و پدیدآوردن سرمایه‌های کلان این نتیجه را دارد که ملیونها کارگران بیکار گردیده وملیونها مردم بازاری دست از دادو ستد برداشته اند و این بیچارگان که راه روزی را بروی خود بسته می یابند ناگزیر دست بدامن دغلکاری وکلاهبرداری می زنند - چرا که باید زندگی کنند و از هر راهی که بتوانند نان برای خود و کسان خود بدست بیاورند .

در اینجاست که ما داد میزنیم ومیگوئیم : اروپائیان راه رستگاری را از دست هشته اند . می گوئیم : خرد از اروپا رخت بربسته‌است

اگر براستی خرد از میان اروپائیان بر نخاسته چرا کسانی این در نیابند که کار و پیشه را از دست توده انبوه گرفتن و راه کوشش و تلاش را بروی‌آنان بستن نتیجه اش رواج بی اندازه دزدی ودغلکاری میباشد. چرا این درنیابند که کار وداد وستد راهی‌است که بایدسراسر توده‌ازآن بهره بردارند وهرگزنبایدآن را خاص چند کسانی‌ساخت و دیگران را از آن بی بهره گردانید .

آنهمه دزدی که درامریکا رواج گرفته ودزدان دسته‌بندی‌میکنند وباشصت‌تیر وبمب‌بمغازه هاوبانکهاهجوم‌میاورندوبچه های‌توانگران‌را میدزدند و هر زمان ماکار شگفت دیگری از آنان میشنویم و با همه سخت گیریها که‌حکومت آمریکا دارد وپیاپی کسانی را از آنان گرفته بزندان میاندازد یا نابود میگرداند باز چاره کار نشده روزبروز دامنه دزدیها پهناور تر میگردد آیا این کار جز نتیجهٔ آنست که سرمایه های بزرك وکارخانه‌ها باعث بیکاری ملیونها و ده ملیونها مردم گردیده و همانا از بیکاریست که آنهمه دزد پدید میاید ؟..

ولی آمریکا این در نمی یابد و چنانکه میشنویم هر زمان گام دیگری درراه سرمایه‌داری برمی دارد. پس آیا این دلیل نیست که اروپا وامریکا راه را از چاه نمیشناسند و با همه پیشرفتهایی که درباره دانشها کرده‌اند آیین زندگانی را نمی دانند بلکه در این پاره ازنادانترین کسان میباشند ؟! درخت را از میوه‌اش می‌شناسند. این ناروائیها وبدبختی ها در اروپا و آمریکا بهترین گواه‌است که اروپاییان و امریکاییان راه رستگاری‌را ازدست داده‌اند و هر گامی که برمیدارند درراه‌زیانکاریست. ما بارها اینسخنان را رانده‌ایم و بارها دلیل نشان داده‌ایم . با اینهمه می‌بینیم باز شرقیان بهوش نمیآیند وبازازدنبال غرب جدا نمیشوند. بازبیخردانی زبان بستایش اروپامی گشایند . باز گمراهی ونادانی‌غرب را « تمدن » نام می گزارند .

ای شرقیان بخود باز آیید . این راه زندگی نیست . این آیین مردانگی نیست ، این سرزمین شما میهن پیغمبران است . از اینجا بزرگترین راهنمایان بر خاسته . از اینجا بهترین آیین ها پدید آمد. این سرزمین دانش و هوش است . این میهن خرد و رستگاریست .

این گامها که شما از دنبال اروپا برمیدارید هریکی گمراهی دیگریست وهر کدام تنك جداگانه می باشد . همانا ما هیچ نگفتیم. مگر گرفتاریهای اروپارا با دیده نمی بینید ؟ ! آیا دور ازخرد نیست که با پای خود بسوی آن گرفتاریها میشتابید ؟ ! درجاییکه گام بگام دنبال اروپا را گرفته اید آیا برای پرهیز ازبدبختی های اوچه راهی اندیشیده‌اید؟! این چه هنریست که زندگانی آسوده ای را بهمزده خودرا ومردم را دچار بدبختی‌ها می‌سازید؟! امروز که دراین کشور دزدی و کلاهبرداری

تنك بشمار میرود چرا کاری میکنید که شرقیان نیزدزدی و کلاهبرداری را پیشه خود گیرند و برای این زشتکاربهادسته بندی نمایند؟ آیا این رواست که توده آبرومند ورستکاری را بازور بدزدی و دغلکاری برانید؟

عنوانهای پوچ

ای جان پسر چه دید خواهی — زاین کژی و سیرقهقرائی؟
جز میوهٔ غم‌چه چید خواهی — زاین کهنه درخت‌خودنمائی؟

تا چند باین وآن نویسی: — قربانت شوم، فدات گردم؟
تا کی بگزافه کاسه لیسی — زاین گفته، که‌خاك‌پات گردم؟

من دانم و تو که این سخنها — نزراستی، از ریاست آخر!
جز در دهن من و تو تنها — این‌سفسطه در کجاست آخر؟

رشت — اکبر پیله ور

این چند شعر از یکرشته شعر هایست که آقای پیله ور فرستاده و چون این چند شعر درپیرامون عنوانهای پوچ است وبسیار بجا سروده شده در اینجا چاپ نمودیم دیگر شعر هارا شاید درجای دیگری چاپ کنیم.

باده گساری

زنهار مخور می که ترامست کند
وز نقد خرد ترا تهی دست کند
گر برتری از سپهر در عزت وجاه
چون خاك رهت پیش کسان پست کند

م — ع مخبر «فروغ»

بخوانید و عبرت بر دارید

اروپایی که لاف پیشرفت وبرتری می‌زند اروپایی که دانشکده ها برای علوم اجتماعی برپا می‌سازد اروپایی که بر زندگانی آسوده شرقیان ریشخند می‌نماید اروپایی که میخواهد حبشه را گشاده مردم آنجا را « متمدن » گرداند ـ چنین اروپایی ببینید سال گذشته ۱۹۳٤ راچسان بپایان رسانیده :

شمارش پایین را دوست دانشمند ما آقای خانبها در از دو مهنامه « پرا گریویس » که در پراك چاپ میشود و « ورلد » که درلندن نشر می یابد بیرون آورده و برای پیمان فرستاده :

«چنانکه درپنجاه کشور از کشورهای بزرك برآورد کرده انددر سال ۱۹۳٤ رویهمرفته دوملیون وچهارصدهزار کس از گرسنگی مرده.

یك ملیون ودویست هزار کس کما بیش از بیم گرسنگی خود کشی کرده

در همان هنگام چون بازارها ایستاده و گندم و جو و خوراکیهای دیگر بفروش نمیرفته دویست وشصت وهفت هزار واگون گندم و دویست و پنجاه و هشت خروار شکر و بیست شش هزار خروار برنج و بیست وپنج هزار خروار گوشت گاو را نابود ساخته از میان برده‌اند تا مگر رواجی در بازارها پیدا شود »

اینست نمونه ای از اندازه پیشرفت و برتری اروپا !

شاعر هجو گو

دو صد بار از شاعر هجو گوی سك نا گهان گیر بهتر بود

رضائیه گشتاسبی

درپیرامون رمان

گفتار هایی را که پار سال در زمینه رمان در پیمان نگاشتیم خوانندگان فراموش نکرده اند . یکی از ایرادهایی را که بر این بدعت زشت اروپائی داشتیم این بودکه چون داستان تاریخی راباافسانه درهم می‌آمیزند این خود زیان بزرگی رادربردارد وباعث آن‌میشود که خوانندگان افسانه های بی بنیاد را بجـای تاریخ بیاد خود سپارند و در اینجا و آنجا باز گویند . ازجمله درآن گفتارها نام دانشمند مصری جرجی زیدان نویسنده الهلال رابرده ورمان نویسی های اورا نکوهش کرده بودیم . در آنهنگام کسانی ازمارنجیدند وزبان بگـله باز کردند ولی ماچون سخن ازروی فهم زده بودیم پروای آن رنجش و گله را نکردیم . چون بتازگی گواهی بدرستی گـفتارما ازرهگـذرخودالهلال بدست آمده در اینجا می نگاریم :

یکی از رمانهای جرجی‌زیدان رمان« الانقلاب‌العثمانی »است که در آنجا افسانه بافیها کرده ویکمرد ویکزن رابنام «رامز» و «شیرین» دست اندرکار شورش عثمانی ساخته است . بتازگی یکی ازخوانندگان الهلال چنین پرسشی از آنمهنامه نموده : « آیارامزوشیرین دو قهرمان شورش عثمانی هنوزنزنده اند و آیا کـنون رادر کجاهستند ؟ »

مهنامه پاسخ داده که رامز وشیرین دروغی بودند !

کسی از نویسنده الهلال بپرسدکه آیا سود آن دروغ پردازیها چه بود ؟ آیا از چه راهی می توان آن دروغها را که در مغز های خوانندگان رمانهای شما جا گرفته ازمغزهای ایشان بیرون‌آورد ؟ !

از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هائی را که از خوانندگان پیمان میرسد چاپ‌میکنیم

برخی از شماره های مهنامه پیمان را از آقای صادقی گرفته و پس از مطالعه بر خامهٔ توانای شما آفرین گفتم آری گرچه من در تمام چامه سرائی خود بیش از ده الی دوازده غزل نگفته ام آنهم در اوان صباوت و در سن یازده و دوازده سالکی بوده است و از این معدود بیش از دو یا سه غزل از آنرا با اینکه اشعار زیادی به جرائدو مجلات داده‌ام فرستاده ام برای درج ولی انصافاً ازغزل خوشی‌نداشته اما تا این پایه هم که امروز نگارشهای شما مرا به عیوب آن آشنا کرده بدی آنرا نمی پنداشته‌ام بلی ـ از حقیقت نباید گذشت غزل‌سرائی کار خوبی نبوده و نیست و علت شیوع آن در ایران همانا جلو گیری نکردن بلکه تشویق صاحبقلمان بوده جای بسی مسرت است که در پرتو راهنمائی شما این عادت از بین شعراء ایران مرتفع شده ومی شود لیکن نمیشود تقصیر را یکجا بار شعرا نمود و نه میتوان آنها را نیز بی تقصیر خواند زیرا کاری را که قرنها در توده شیوع پیدا کرده و کسی بمضرت آن برنخورده و اگر هم برخورده است ساکت‌نشسته بدیهی است چنین بار میدهد. نظیر این امر روزی با یکی ازدانشمندان سترك از یکی از کوچه ها میگذشتیم جمعی از کودکان گرد هم نشسته و در کار قمار سرگرم بودند دانشمند تا بکودکان رسید نهیبی داده آنها را متفرق ساخته و ضمناً به آنها ازمضرت قمار میگفت . غرض‌آن اطفال متفرق شدند و ما گذشتیم یکی از همراهان سؤال کرد که چه

اثری بر این تهدید مترتب است و حال آنکه حتم میدانید پس از رفتن شما باز گرد هم آیند و مشغول شوند؟! فرمودند اولا شاید نشوند وثانیاً اگر کسی به اینها چیزی نگفته و ازین عمل زشت لساناً وعملا جلو گیری نکنند این کودکان هیچگاه به قبح آن بر نخورده و بدون اینکه بدانند کار زشتی است و بدین و دنیا مضر است بکار خود ادامه داده وبدیهی است بزرك هم که شدند ترك نخواهند کرد - پس از اندك تفکری هر کسی تصدیق میکند که غزلسرائی و همچنین سایر کارهای زشت سبب شیوع و ازدیادش همین بوده و بس.

سبزوار - بلوکی

باده یا مرك

گوئی که بباده دفع غم باید کرد — خامش بمی آتش الم باید کرد
آری سخنت بجا بود گر که طبیب — گوید که بمرك درد کم باید کرد

سبزوار - بلوکی

بد آموزی و پاسخ آن

از باده شود تکبر از سرها کم — وز باده شود گشاده بند محکم
ابلیس اگر زباده خوردی یکدم — کردی دوهزار سجده پیش آدم

ناشناس

ازباده شود هوش وخرد از سر کم — وز باده شود شکسته عهد محکم
زنهار میالای دهان را یکدم — کازخوردن آن شود چو ابلیس آدم

شریفی

شعر بخردانه

الا ای چامه گوی نغز گفتار
که گردیده‌است نطق تو شکربار

سخن از بهر معنی گو چو گوئی
ز بهر بخردان اینست معیار

نخستین باید اندیشه بسر داشت
سپس فرسود تن از بهر اشعار

بدا آن بیخرد کو در همه عمر
کند وصف بتان چین و فرخار

خنك آنکس که بهر سرخ رویان
نسازد خویشتن را زرد رخسار

ز سرو قد دلا کمتر سخن گوی
که نارد این شجر جز بی بری بار

مزن از خط و خال گلرخان دم
مکن عمر گرانرا صرف این کار

بهل از کف رخ چون قرص مه را
برو یك قرصه نانی بدست آر

لب چاه زنخ لب تشنه تا چند
چو نبود آبی اندروی پدیدار

کمان منمای سرو قامت خویش
بپای سرو قد و قامت یار

گهی در سایه زلفش نشینی
گه از هجر رخش گردی تو بیمار

مخاطب گه کنی باد صبا را
که مشك آرد ز موی وی بخروار

گه از لعل لب یاقوت رنگش
گهی از در دندان درر بار

سخن گوئی گه از خال سیاهش
گهی از نرگس چشمان خمار

گهی تشبیه زلفش را بعقرب
مقابل موی ویرا گاه با مار

گهی ناخورده می مستی و گاهی
اناالحق گو چو منصوری سردار

نسازد دفع صفرا از مزاجت
ترنج غبغب و پستان چون نار

در این ره هر چه باید گفت گفتند
ادیبان جهان باطبع سرشار

بقدری گشته این کالا فراوان
که نبود بهر وی دیگر خریدار

در این بیهوده گوئی عمر خود را
مکن مصرف که ان العمر سیار

بیا زین حرفهای زشت موهوم برای خاطر حق دست بر دار

بگیر از من فرا این نکتهٔ نغـز که زود این نکته‌را دریافت انصار

قم - انصاری

پیمان : آفرین بر آزاده مرد پاك دل ! امروز ایران باینگونه شعرهای خردمندانه نیاز دارد وگرنه شعر های بیهوده از خروار های آن چه سود ؟!

دریغ که آن‌همه عمرهای گرانبها هدر گردیده‌وما امروز جزسرشکستگی وشرمندگی نتیجه دیگری از آنها نمی یابیم، مگر این سخنوران پاکدل خردمند جبران آن بیخردیها را بکنند !

مرد و زن

مرد چون یار و مصاحب با زن بیگانه شد

لاجرم بیگانه مردی با زنش همخانه شد

زن شود فرسنگها از عفت و ناموس دور

از ره عصمت‌پرستی مرد چون بیگانه‌شد

ساقی بزم حریفـان میشود زنهم مدام

مرد از نابخردی گر ساکن میخانه شد

مردوزن گشتند چون‌ازجان‌ودل باهم‌صمیم

رشك گلزار ارم بر هر دوتن کاشانه شد

* * *

خانهٔ شهوت پرستان تا ابد ویرانه باد

کز چنین بی‌عصمتان بس خانه‌ها ویرانه‌شد

م - ع مخبر « فروغ »

عنوانهای پوچ

عنوانهای پوچ از میان رفت و ایران بیکبار از چرك و ننك آنها پاك گردید. آری «خان» یادگار شوم چنگیز و هلاکو و «میرزا» باز مانده ننگین تیمور لنك ایران را بدرود گفتند و «امیر» و «بیك» را نیز همراه خود بردند . زهی خرسندی ! زهی شادکامی !

کنون جای آنست که مایادی از دوست دیرین خردمان آقای دکتر افشار نمائیم و بدستیاری پیمان درود بر ایشان ارمغان سازیم زیرا نخست ایشان بودند که اینموضوع را در «آینده» عنوان نمودند سپس هم ما در پیمان دنبال کردیم و خدای را سپاس که باین نتیجه روشن رسیدیم .

آن نادانان که با زبان نرم پند نپذیرند و در برابر سخن سودمند درشتی نمایندمیرسد روزی که مشت درشتی را در روبروی خود بینند وخواه ناخواه گردن فرود بیاورند . شعرای یاوه گو چنین روزی را برای یاوه گوییهای خودشان هم منتظر باشند. آری دوباره میگوییم منتظر باشند.

متحدالمالی را که جناب رئیس‌الوزراء باداره ها فرستاده اند و درروزنامها چاپ گردیده در اینجا هم می آوریم تا در صفحه های پیمان بیادگار بماند :

***

نظر باینکه یکی از آداب ناپسند سابق که ناشی ازبیکاری و تقید بالفاظ و عبارات بدون توجه بمعانی بوده استعمال عناوین و القاب و تعارفات دوردراز و بی تناسب است که هرچند این اواخر تا اندازه اصلاح شده بود ولیکن با مقتضیات این زمان موافق نبود که اوقات بجای اینکه بالفاظی وعبارت‌پردازی و تعارفات بیمعنی تضییع شود باید مصروف عمل وکار مفید با معنی گردد بنا براین ارادهٔ مقدس همایون شاهنشاهی براین قرار گرفت که این اصلاح نیزصورت وقوع یابد و در ضمن نظامنامه که برای دستور تشریفات و آداب رسمی دولتی تهیه شده دستخط همایونی مبنی بر ساده ومختصر کردن القاب و عناوین صادر گردیده .

نظامنامه تشریفات تحت طبع است و باطلاع اشخاصیکه مکلف برعایت

آنها میباشند خواهد رسید ولیکن آن قسمت از نظامنامه مزبور که راجع بالقاب و عناوین است مربوط بعموم میباشد و علیهذا ذیلا ابلاغ میشود که باطلاع عامه رسانیده مقرر فرمائید عینا معمول و مجری دارند و قدغن اکید نمائید که تخلف از آنرا جایز ندانسته بر آنچه در این دستخط ملوکانه مقرر گردیده در موقع تحریر و تقریر عبارات و تعارفات دیگر نیفزایند .

فصل هفتم

در عناوین

ماده اول ـ کلیه عناوین موجوده ملغی وبجای آنها بطریق ذیل استعمال خواهد شد :

الف

شاهنشاه ایران — اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

ملکه ایران — علیا حضرت

ولیعهد ایران — والاحضرت همایونی

شاهپورها وشاهدختها — والا حضرت

ب

رئیس‌الوزراء — رئیس مجلس شورای ملی — وزراء وسفراء کبار ـ ولاة وزرای مختار — کفیل های وزارتخانه ها ـ رؤسای ادارات مستقل و معاونین وزارتخانه ها جناب — و در موقع خطاب جنابعالی ـ سایرین بلا استثناء آقا یا خانم ـ و در موقع خطاب — شما

تبصره — شاغلین سابق مقامات مذکوره درقسمت « ب » نیزدارای عناوین فوق خواهند بود .

ماده دوم —عناوین شهرهامثل دارالخلافه طهران‌ووزارتخانه ها مثل‌وزارت جلیله داخله و ادارات مثل اداره محترمه صحیه — یا پستخانه مبارکه و غیره بکلی موقوف است .

ماده سوم — انواع عناوین و صفاتی که قبل از اسم گذارده میشد

مثلا حضور مبارك یا مقام منیع و ساحت محترم و غیره یا آنچه بعد از اسم گذارده میشد از قبیل شیدالله ارکانه و دامت عظمته و غیره وکلمات مشرف گردد وغیره ملغی است و منحصراً قبل از عنوان اعلیحضرت همایون‌شاهنشاهی و علیا حضرت و والاحضرت همایونی‌کلمه پیشگاه استعمال میشود .

ماده چهارم — عناوین از قبیل میرزا و خان وبیك و امیر چه قبل از اسم و چه بعد از اسم باید متروك شود .

ماده‌پنجم — عناوین سلاطین و روسای جمهور و مامورین ممالك خارجه ازقرار ذیل‌است:

١ — عنوان امپراطورها اعلیحضرت امپراطوری

٢ — عنوان پادشاهان اعلیحضرت

٣ — عنوان ولیعهدها — نایب‌السلطنه ها‌پرنس هائی که سلطنت‌میکنندو نظام حیدر آباد و مهاراجه های نیم مستقل که در هندوستان سلطنت دارند : والاحضرت .

٤ — رؤسای جمهور - حضرت

٥ — رؤسای وزراء — روسای مجلس ها‌ـوزراء — سفرای کبار- وزرای مختار : جناب .

***

ولی دراینجا نکته های چندی را باید باز نمود :

نخست چنانکه خان و میرزا و امیر وبیك و حضرتعالی وجنابمستطاب و دامت شوکته وزید اجلاله و مانند اینها از میان رفت باید «عرض میکنم» و « قربانت شوم » و « روحی فداك » و « معزی‌الیه » و « معظـم له » و « مخلص»و « بنده » و « ارادتمند » و « مشارالیه » و « ضعیفه » و«چاکر» و«کمینه » و « دعاگو »وبسیار مانند اینها که همگی یادگار دوره های زبونی و بدبختی ایرانیان است نیز از میان برداشته شود ودامن زبان‌فارسی از این چرکها و ننگها پاك گردد .

بلکه باید «استاد معظم» « فیلسوف شهیر » و « مدیر بی‌نظیر » و مانند

اینها همگی از پشت سر « حضرت مستطاب اجل » راه برگیرند و زبان فارسی را از آسیب خود آسوده گردانند .

باید پس ازاین ایرانیان هرچه بتوانند بپاکی دل بکوشند و بهر اندازه که از این ننگین کاریها و نمایشهای چرکین میکاهند بر سادگی و پاکیزگی دل بیفزایند . هزار نفرین بر قرنهای شوم گذشته که این سرزمین را بدینسان آلوده گردانیده .

دوم : سرچشمه همه این چرکین کاریها خوی چاپلوسی بوده که بایستی هر کس در برابر زبر دست تراز خود« چاکرخانزاد » و «غلام حلقه بگوش» و « بنده بندگان آقا»باشد وجز « باآستان بلند بندگان او » گفتگو نتواند کرد کنون هم ما اگر چارهٔ چاپلوسی و فرومایگی را نکنیم باز یکرشته عنوان های نوین دیگری پدید خواهد آمد . اگر در زمانهای گذشته عبارتهای غلام و چاکر و حضرت و مانند اینها را ابزارکار خود میگرفتند این زمان ابزار های نوینی دیگر پیدا خواهند کرد و ننگهای دیگری پیش خواهند آورد .

بایدبکوشیم بایرانیان درس آزادگی بدهیم . باید تلاش کنیم ریشه چاپلوسی را از ایران بر اندازیم . باید باینان بفهمانیم که دوستاری و هواخواهی و نیکخواهی باید در دل جای گزیند نه تنها بر سر زبان باشد . اگر کسی را دوست میدارید مهر اورا در دل جا داده مهربانی از و دریغ نگویید و در سختیها و افتادگیها دستگیری نمایید و هرگز بدی برو رو ندارید . اگر کار های تاریخی پادشاهی شمارا شیفته گردانیده از درون جان هوا خواه او باشید و همیشه از خدا فیروزی و برتری اورا خواستار شوید . بهرحال بستایش زبانی بر نخیزند که مقصودتان رسیدن بگوش اووکسانش باشد زیرا این کارچاپلوسی است و یقین بدانید که مردان فیروزمند هرگز فریب زبانبازی شما را نمیخورند وانگاه چون شما کسی را با زبان میستایید و دردل خود پیشرفت کار خودرا

میخواهید بیگمان آن کس از شما دل آزرده خواهد بود و شما از چاپلوسی خود جز زیان سودی نخواهید برد. در این باره سخن بسیار است و ما مجال گفتگو بیش از این را نداریم .

نکته سوم آنکه بر داشتن خان و میرزا و یا دیگر لقب ها و عنوانها اثرش برای امروز و آینده میباشد و برای گذشته اثری نخواهد داشت . بدینسان که اگر ما تاریخ ایران را می نویسیم دیگر نباید از نامهای گذشتگان هم این کلمه ها براندازیم بلکه باید آنها بجای خود بماند. این سخن را برای آن می نویسیم که کسی نامه ای نوشته بما ایراد می گیرد که با همه بدگویی از لقب و عنوان باز خودتان در تاریخ آذربایجان همه را با لقب یاد میکنید می گوید چرا بجای آقای محتشم‌السلطنه « آقای اسفندیاری » نمی نویسید ؟ میگوییم ما از هر زمانی که سخن میرانیم باید از هر باره عبارتهای آن زمان را بکار ببریم و نامها را که جز بدانسان که بوده یاد نکنیم. ما هرگز نخواهیم توانست خواجه نظام‌الملك وزیر ملکشاه را آقای نظام‌الملك بگوئیم یا لقبش را انداخته نامش را یاد نماییم. همچنان شاه عباس را عباس‌شاه نمی توانیم خواند و ستار خان را « آقا ستار نمیتوانیم گفت .

در تاریخ آذربایجان هم ناگزیریم نامهارا بدانسان که آنروز بوده بیاوریم و اگر این نکنیم در خور ایراد خواهد بود .

این لقب ها و عنوانها که در تاریخ باز میماند بهترین نشانه خواهد بود که در سایه پراکندگی‌کار ایران در قرنهای گذشته خرد ها چندان پست گردیده و نادانی چندان چیره شده بوده که کسانی پای بند عنوانهای پوچ می شده اند و بر انها اثر بار میکرده اند . بلکه‌انرا کار مهمی شمرده برایش قاعده پایینی پدید آورده بودند که‌اگر کسی بجای « حضرتعالی » بیکی « جنابعالی » می گفت‌ان کس بر می اشفت و انرا اهانتی بر خود می پنداشت . اگر در عنوان نامه بیکی بجای « قربانت شوم » « فدایت شوم » می‌نوشتند صد گله‌از ان برمیخاست این بود اندازه پستی خرد ها !

گفتار دارنده پیمان در انجمن ادبی
(با اندک کوتاهی)

ما بکار برخاستیم و « خدا باماست » گفتیم . آرزومان چه بود ؟ . . فیروزبختی ایران وسرفرازی ایرانیان . خدا گواه است که جز از این آرزوی دیگری نداریم .

من از انجمن سپاسگزارم که باآنکه مرا دشمن ادبیات می‌شمارند امشبم برای گفتگو دعوت نموده اند . آدمی خردمند از دشمن خود نیز سخنش را شنیده اگر پسندید می پذیرد وگرنه با دلیل پاسخ آن را می دهد . این کار بیخردان است که در برابر سخن بهیاهو بر میخیزند و غوغا می انگیزند .

راستی هم اینست که من نه دشمن ادبیات بلکه یگانه هوادار آن می باشم وهمانا میکوشم که ادبیات رااز آلودگیهائی که پیدا کرده پاك نمایم . اگربگوئید : کدام آلودگیها ؟ پاسخ آن رادر پایان گفتار خودتان خواهید دانست .

کنون بسخن آغاز کنم : نخست باید معنی ادبیات راشناخت . اینهمه گفتگوها ازآن برخاسته که معنی ادبیات روشن نیست بلکه میتوانم بگویم در ایران ازهزارسال پیش معنی ادبیات در پرده تاریکی بوده . باید دانست «ادبیات » چیز جداگانه (مستقل) نیست بلکه چگونگی سخن است . بدینسان که ماچون اندیشه ای دردل خود پیدامیکنیم آن را بقالب سخن می ریزیم و این سخن گاهی ساده است وگاهی آرایشهایی برآن می افزاییم . آن سخنی که با آرایش باشد آن را « ادبیات » می نامیم -

درست مانند آنکه مابرای نشیمن خود نیازمند خانه هستیم و این خانه را گاهی بدینسان می سازیم که چند کاوخ وسنگی راروی همچیده از اینسو و آنسو دیوار پدید میآوریم وسقفی بروی آن نهاده کلبه ای مانند کلبه های روستایی بنیادمیگزاریم . گاهی نیز درساختن آن دقت بکار برده از روی علم هندسه خانه زیبایی پدیدمیآوریم ودیوار هارا سفید کرده نقشهایی بروی آن مینگاریم . ادبیات درسخن جایگیر این زیبائی و قشنگی خانه میباشد .

اینست معنایی که ما برای ادبیات میشناسیم . کسانی اگر معنای دیگر میشناسندبگویند تا بدانیم . ولی یقین است که نخواهند گفت . یقین است که ادبیات معنای دیگری ندارد .

پس بااینحال ادبیات چیزجداگانه‌ای نیست بلکه چگونگی سخن است که تا سخن نباشد نیازی بآن چگونگی نخواهیم داشت . سخن نیز قالب معنی است که تامعنایی در میان نباشد زبان بان باز نخواهیم کرد . معنی نیز فرع پیش آمد است که تا کاری درمیان نباشد و اندیشه در دل پدید نیاید معنا پیدا نخواهد بود .

ادبیات با نثر و با نظم هر دومیتوان بود . کنون ببینیم تفاوت شعر با نثر چیست؟دراین بارههم سخنان بسیار گفته‌اند. کسانی شعر را« نغمه‌فرشتگان» میخوانند . کسانی آن را « زبان گلها » میشناسند دیگرانی زبان طبیعتش مینامند . ولی همه اینها بیجاست . تفاوت شعر بانثر دو چیز است : یکی آنکه مادرنثر سخن را سرهم و توده وار میآوریم ولی در شعر آن را به بخشهای یکسان بخش باید کرد . دیگری آنکه باید میانه آن بخشها قرینه سازی کرد ، بعبارت دیگر تفاوت شعر با نثر تنها ازجهت وزن و قافیه

میباشد و گرنه هیچ تفاوت دیگری باهم ندارند .

مثلا این عبارت ازقدیم معروف بود : آیین چرخ چنین است که گاهی آدمی راپشت زین مینشاند و گاهی زین برپشت آدمی میگزارد . شاعر آن جمله را گرفته برخی کلمه هارا انداخته و بازمانده را بدو بخش یکسان بخش کرده و برای قرینه سازی کلمه « درشت » را ازخود برآن افزوده و آن را شعری ساخته بدینسان :

چنین است آیین چرخ درشت گهی پشت زین و گهی زین به پشت

نتیجه که از سخن خود تا اینجا بر میداریم آنست که ادبیات چه شعر و چه نثرچیز جداگانه ای نیست . بلکه دو باره میگوییم که ادبیات آرایشها ونکته سنجیهاست که مادرسخن خود بکارمیبریم . سخن‌هم قالب معنی است.که اگر معنایی درمیان نباشد نیازی بآن نخواهد بود . معنی نیز بسته به پیش آمد ودربایست میباشد .

درایران همه نارواییها وبیراهیها ازاینجابرخاسته‌که کسانی ادبیات راچیز جداگانه پنداشته اند و از اینجا بدوخطای بسیار بزرگی دچار گردیده اند . زیرا از آنجاکه شعر وادبیات‌راکاری پنداشته‌اندبی کار دیگری نرفته خواسته اند ازاین راه روزی بخورند باآنکه توده بآن کار نیازی نداشته و ارجی نمیگزارده . از اینجا آنان ناگزیر شده اند که خود را بدر بارها به بندند یابستگی این توانگر و آن توانگر را بپذیرند . از اینجا هم ناگزیرشده اند که‌راه چاپلوسی راپیش گیرند وروی مردمی و آزادگی راسیاه سازند .

از آنسوی چون شعر راکاری می پنداشته اند دیگر پای بند نیاز

ودربایست نشده هرروز وهرزمان بشعرسرایی برخاسته اند . بهار آمده شعرسروده . پائیز آمده شعرسروده . درعیدشعرسروده . در سوگواری شعر سروده . یکی مرده شعر سروده . یکی زاییده شده شعر سروده . یکروزجیبش پراز پول بوده شعرسروده وجهان رابغلامی خود نپسندیده. روز دیگر جیبش تهی بوده شعرسروده وصد گله از روزگار نموده . ازهمینجاکار بیهوده گویی بالا گرفته ومعنای درست ادبیات وشعر ازمیان برخاسته است .

کسانی از شعرا که پی کار های دیگر رفته و تنها بهنگام نیاز و دربایست زبان بشعر گشاده و سخنانی را برشته نظم کشیده اند جایگاه خودرا دارند وهر کسی آنانرا گرامی میدارد . ولی اینگونه شاعران بسیار اند کند .

کنون از این سخنان نتیجه گرفته میگوییم : شعرهایی که از چند سال پیش درایران رواج گرفته وماهرروز در روزنامها و مجله ها آنهارا میخوانیم آیا ازادبیات بشمارمیروند ؟! این شعرها که نه بهنگام نیاز سروده میشود ونه سودی ازآنهابدست میآید آنابا معنایی که مابرای ادبیات نگاشتیم سازگارمیآید ؟!

جوانی از آنجاکه خودرا ازجرگه شعرا میشمارد و در بایست خود می پندارد که هفته ای یکبار غزلی بسراید و بروز نامها بدهد از اینجهت شبانه که بخانه بر گشت خودرا بگوشه ای می کشد بی آنکه نیازی درکارباشدیامعنای پرارجی رادرنظربگیردتنهابنام آنکهشعرهایی بسراید و از دیگران باز پس نماید هوش و مغز خود را گداخته قافیه

پردازی میکند ـ آیا این شعر های او درخور ارج وبها می باشد ؟!

نه پندارید که همه شعرهارا میگویم ونیك را ازبدجدا نمیسازم. من بارها این موضوع را یادآورشده ام که شعر درایران پیشرفت بسیار نموده وما امروز بایدازاین چیزه ایرانیان بهره برداریم. ولی باید زمینه راعوض کرده شعررا ازحال کنونی بیرون آوریم .

این شعر هارا من از ورق روزنامه ای که به پشت جلد کتابی چسبانیده بودند برداشته ام ونمیدانم گوینده‌آن ها کیست ولی پیداست که پیش از مشروطه سروده شده وچون دوست داشته ام ونمونه ای ازشعر های سودمند میباشد در اینجا میآورم که اگر کسی از آقایان گوینده آزاده آن را میشناسد یادآوری نماید:(۱)

بشب پهلو زده بر بالش زر — سحر گه کرده در برخز ادکن
بساط افکنده گه بر کوه وصحرا — نشاط افزوده گه در باغ و گلشن
غزل خوانده گهی برلاله و گل — لغز بسته گهی بر سر و سوسن
مقابل کرده گه رویی بخورشید — نظیر آورده گه مویی بلادن
بعشرت مولعیم و غافل از چرخ — که دارد سنگها اندر فلاخن
چنین مخمور و مست افتاده تا کی — یکی هم چشم باید باز کردن
نظر انداختن بر گلستانی — که مارا مولد باکست و موطن

(۱) بهنگام خواندن آقای اورنك که خود سینه ایشان گنجینه اینگونه اشعار گرانبهاست شعرها راشناخته آن هاراازبرداشته وگوینده آنهارایکی از سخنوران گیلان نام بردند . ولی سپس یکی ازدوستان یاد آوری کرد که شعرها از قصیده شیوا ودرازیست که‌جنابسمیعی درسال ۱۳۲۳ سروده اند وآن زمان درروز نامه تربیت چاپ شده .

وطن الحق بمعشوقیت اولیست | که هست از دیرگه ما را نشیمن
کدامست این وطن ایران که گردید | بسی شهنامه ز آثارش مدون
خهی بیچارگی و شور بختی | که رفت این دلبر از یاد تو و من
بدین گلشن نداریم آنقدر عشق | که گلخن تاب را باشد بگلخن

اینست نمونه شعرهای سودمند . همانا این شعرهاست که میتوان ادبیات نامید. در آن زمان که ایرانیان سرگرم کارهای بیجا بودند وهرگز معنای وطن پرستی وایراندوستی بگوششان نرسیده بود شاعر آزاده زبان باز کرده وباسخنان سنجیده و شیوایی ایرانیان را بایران دوستی خوانده است .

***

ولی چه می توان گفت بشعرهائی که هر روز در روزنامها چاپ میشود و ما چون آنهارا میخوانیم جزسخنان بیهوده ای نمی یابیم . من ازشعرهایی که میخوانم کمتر یکی را بیاد خود می سپارم ولی چون میخواستم یاد داشتی برای این گفتار تهیه نمایم از یاد خود چند شعری را یاد داشت نمودم و اینست که برای نمونه در اینجا یکا یك میخوانم ولی منظورم جز مثال نمی باشد و باگویندگان آنها سروکار ندارم و آنان را با نام ونشان نمی شناسم .

می گوید :

بایك دوشیشه می که اگر جرعهٔ ای از آن
نوشد گدا ای شهر شود شاه نیك بخت

آیا این شعر در ستایش می است یا در نکوهش شاهانست یا برای وادار کردن گدایان بمیخواریست ؟!

آیا براستی می اینچنانست که گدائی اگرآن را خورد شاه میشود ؟!

من نمیگویم : دین پاك اسلام باده خواری را حرام کرده . نمیگویم : طب امروزی آبروی باده را بباد داده . ازهمه اینها چشم پوشیده می گویم : باده یك چیز سود مند و خوب ولی آیا رواست که شعرای ایران دیوانها درستایش یك چیز بپردازند و باز سیر نشوند ؟! آیا چه سودی ازاین ستایش‌ها بدست خواهد آمد؟!

آیا این شعر بایستی جزو ادبیات ایران باشد یا سرجمله اعلانات میکده های برود؟!

می گوید :

گرقطع کنی پای مرا از سر زانو با سر بسر راه تو آیم بگدایی

به به چه هنر نمایی شده ؟! چه صنعت بدیعی بکار رفته ؟! ولی در کشوری همچو ایران که دختران ماهروی دلارا بفراوانی یافت می شود و با اندك مؤنه می توان یکی از آنان را برشته زناشوئی کشید و خانه بیاراست آیا رواست که شاعر در برابر دلبر پنداری چندین زبونی کند و جمله ای را که دل هر کسی از شنیدن آن بلرزه می افتد برزبان براند ؟! آیا از این شعر چه سودی را میتوان در دست داشت که ما آن را از ادبیات بشماریم ؟! کسانیکه خود را زیر پا بگزارند خدا بر آنان نخواهد بخشود . کسی که چنین اندیشه دلگدازی را بخیره بر زبان راند چه بسا که روزگار اورا گرفتار اندیشه خود سازد .

می گوید :

گذری کن بسر تربت محمود و ببین که چسان برلب او ذکرایازاست هنوز!

دریغا پادشاه ترکی غلام ترکی داشته و سخنی درباره آنان گفته شده که نمیدانیم راست یا دروغ بوده بهر حال روزگار آن را کهنه گردانیده . ولی شعرای ایران هر زمان یاد آن را تازه میگردانند . کسی نمی پرسد آیا معنی شعر و ادبیات تکرار این افسانهای زشت می باشد؟!

می گوید :

لیلیا شرمت بود تو خفته در آغوش یار

باوفا مجنون بکوه و دشت و هامون در بدر

بیچاره شاعرمی پندارد راستی را لیلی هنوز زنده است ومجنون هنوز آواره می گردد و بحال او دلسوزی می کند . داستانی درعربستان در هزار سال پیش رویداده که شاید هم دروغ بوده شعرای ایران تاکنون پنجاه مثنوی درباره آن سروده اند و پنجاه هزار مغز را هدر ساخته اند و باز دست از آن بر نمیدارند . شما اگر امروز بمصر بروید و در آنجا نام لیلی یا مجنون را ببرید کسی نخواهد شناخت و اگر بر مجنون نوحه‌سرایی کنید شاید دیوانه تان پنداشته بدارالمجانین خواهند برد . ولی در ایران هی لیلی ومجنون هی لیلی مجنون !

سرزمینی که صدها دلیران و پهلوانان از آن برخاسته که میتوان از داستان هر یکی کتابی پدید آورد شعرا همه آنها را کنار گزارده اند وهمه عمر را با یاد لیلی ومجنون و اسکندر و خضر و وامق و عذرا و محمود و ایاز و مانند آنها هدر می سازند ! دریغ صد دریغ !

خواهید گفت اینها ادبیات نیست . ما کی اینهارا از ادبیات میشماریم ؟ میگوییم : اگر اینها ادبیات نیست و شما آنهارا از ادبیات نمی شمارید برای چه بجلوگیری نمی پردازید ؟ مگر این جوانان که عمرشان در این راه هدر می شود جوانان این کشور نیستند ؟ برادران شما نیستند ؟ مگر اینان نیستند که پس ازده و بیست سال که من و شما از اینجهان رخت بربسته ایم اینان سر رشته دارکارها خواهند بود ؟ ! پس چگونه میگزارید امروز استعداد جوانی خود را در راه این بیهوده گوییها هدر کنند وفردا همگی ابله و فرسوده خرد دریک گوشه‌ای بیافتند ؟ ! مگر میتوان انکار کرد که بیهوده گویی خرد را تباه میسازد وهوش را می فرساید ؟ !

کسی چه میداند که در ایران اگر از هزار سال پیش دستگاه شعر بااین ترتیب گسترده نبود امروز ایران درآسیا جایگاه ایتالیا را داشت در اروپا و امروز درفش ایران بر روی سراسرآسیا سایه میگسترد ! مگر انکار میکنید که حوادث جهان معلول یکدیگر است و یکمردمی که به پستی‌می‌افتد و بدبختی گریبان ایشان را میگیرد علت‌آن همانا بیهوده کاریها وبیخردیهاست که درمیان خود ایشان پدید می آید ؟

من انــکار ندارم که دولت امروزی ایران را نیرومند گردانیده و امید دارم این نیرومندی روز افزون خواهد بود . ولی فراموش نباید کرد که توده ای که فرسوده و بیکاره باشد دولت هم از کوشش های خود نتیجه درستی نخواهد برداشت . توده فرسوده و بیکاره تن بیجانی را می ماند کـه هر کس از راه بردن‌آن‌در می‌ماند و اگر چندگامی آن‌را بدوش کشیده پیش برد سر انجام ناگزیر گردیده روی زمینش می اندازد .

شما مرا یك ایرانی نشمارید . من در بیگانگی خود بنام دلسوزی داد زده می گویم : ای ایرانیان از این بیهوده کاریها دست بردارید . می گویم : ای جوانان مغز و هوش خود را بیش از این در راه بیهوده گویی فرسوده نگردانید !

آن شعر ها که شما می‌سرایید هزار بیت آنها ارزش صد دینار ندارد و هرگز فریب آن نخورید که روزنامه هایی برای پر کردن ستونهای خود آنهارا چاپ میکنند. دوباره میگویم که این کار شما خیانتی است که بخودتان و بکشورتان روا میدارید .



تا اینجا گفتگو از ادبیات از نظر ادبی مینمودم . کنون از نظر آیین زندگانی یا بگفته شما ها از نظر اجتماعی گفتگو از آن بدارم :

باید دانست در آیین زندگانی آن چیز را نیك می شناسند که از هر باره نیکو باشد و هر آنچه تنها از یك باره نیکو باشد نیك نمیتوان نامید . موضوع را با مثل روشن گردانم : توانگری خانه ای در بیرون شهر ساخته که از نظر معماری و نقاشی از شاهکارهاست . ولی پولیس آمده میگوید : چون اینجا دور از آبادیست شاید کمینگاه دزدان بشود و ما نتوانیم آنجا را زیر پاسبانی نگاهداریم . پس آن عمارت را نیك نتوان نامید . آمدیم پولیس هم ایراد ندارد . ولی طبیب میگوید : این عمارت در جای باد گیری نهاده از جهت آیین تندرستی بیمناکست . پس آن عمارت نیك نشد . آمدیم طبیب هم ایراد ندارد . ولی کسیکه آشنا باپین خانه داری و صرفه جوییست میگوید : عمارت باین دوری از شهر باید دربایست های زندگانی را بقیمت های گران پیدا کرد و چه بسا که هنگام شب چیزی دربایست شود ونتوانید آنرا از شهر خریداری نمود .

پس عمارتی را هنگامی میتوان به نیکی ستود که از هر نظر نیک باشد

مثل دیگر خیاطی رخت دوخته که از جهت دوخت شاهکار صنعت بشمار میرود . ولی بزازی پارچه آنرا دیده میگوید پوسیده است . یا طبیبی طرز آنرا نه پسندیده میگوید چون تنگ و چسبانست مانع رسیدن هوا به‌تن میشود . یا پاکمردی آنرا نکوهیده میگوید رخت باین‌زیبائی باعث خواهد بود که پوشنده آن بر دیگران که رخت ساده و موهون دارند برتری فروشد و آنان را با دیده خواری بیند . هریکی از این ایرادها که بشود باعث خواهد بود که ما آن رخت را نیک نشناسیم و پسندیده نداریم .

در باره شعر نیز بایستی همین رفتار بشود و آن شعرها را نیک شمارند که از دیده نکوخویی و ایرانیگری و کیش مسلمانی نیز نیکو باشد . دریغا که بیکبار برضد این‌قاعده رفتار شده وچه خودشعرا وچه تذکره‌نویسان تنها باین بسنده کرده اند که سخن دارای بحر و قافیه باشد و یك مضمونکی در آن بکار رود و همینکه شعری دارای این سه چیز بود آنرا پسندیده و بنام ادبیات رواج داده اند وهرگز پروای ایرانیگری و مسلمانی و نکوخویی و سرفرازی را نداشته اند بلکه به گمان خود در شعر همه این قید هارا بیجا پنداشته اند .

دلیل این موضوع دیوانهاست که در دست ماست وتذکره‌ها که بفراوانی در کتابخانه ها پیدا میشود . اینها سخنانی را که غیرت و آزادگی از آنها بیزار است و شعر هایی راکه آشکارا دشنام و زشتی است دربر دارند و خود پیداست که سرایندگان و نویسندگان این سفاهتکاریها را در شعر جایز میشمارده اند .

آری شاهنامه یادگار شاعر بزرگ ایران از این گفته‌ها بیرونست وآنرا میتوان نمونه‌نیکی از ادبیات فارسی شمرد . زیرا آنکه ازنظر شعریست نیازی بگفتن ندارد که بسیار ستوده و نیکوست . آنچه از دیده فن‌زبانست شاعر بزرگ درآن زمان زبونی‌فارسی‌دامن غیرت بکمر زده بنیاد استواری برای این زبان پدید آورده ۰ از دیده نکو خویی همین بس که بگوییم این مرد راد درسراسر سروده های‌خودایرانیان را بدلیری و گردنفرازی و پهلوانی‌برانگیخته. کوتاه‌سخن مارا براین شاعر بزرگ ایرادی نیست .

ناصرخسرو با آنکه خوداو ازجهت کیش باطنیگری که پذیرفته و در ایران برواجش میکوشیده درخور نکوهش است ولی شعر هایش از هر دیده که نگاه کنیم پسندیده است و نمونه نیکی از ادبیات بشمار میرود .

سنائی غزنوی را همه میشناسند و نیازی بگفتگوی ما ازاونیست .



ولی ازآنسوی‌آیا میتوان از زشتی‌های اشعارانوری چشم پوشید ؟ ! تذکره نویسان اورا یکی از شعرای بزرگ شمرده اند ولی ما چون نگاه میکنیم ازهر باره اینمرد رسوایی و بی آبروگری بار آورده. آنچه از دیده سخنوریست مضمونهایی که او بکار برده خرد ازآنها بیزارست . پادشاهی که دریك گوشه خراسان فرمانروا بوده‌در ستایش اوچه رواست که بر آسمانها تاخته و دستبرد ها کرده شود ؟ ! این چه سخنیست که کسی بگوید :

گرنور چوعقرب نشدی ناقص وپیچشم در قبضه شمشیرنشاندی د بران را

ستایش یك پادشاه کجا واین گفتگو ها کجا ؟ ! چرا از فزونی سپاهش نگفته ؟! چرا ازپهناوری خاکش سخن نرانده ؟ چرا ازخوبیهای نیك یابد اوياد نكرده ؟ !

آیا دور از خرد نیست که کسی بگوید :

از ناصیه کاهربا کر چه طبیعی است سعی تو فرو شوید رنك یرقان را ؟

آیا سنجر میتوانست طبیعت چیزهارا تغییر دهد ؟ !

ازدیده نکوخویی و گردنفرازی نگاه میکنیم : آیا تا این اندازه چاپلوسی سزاست ؟ ! از دیده ایرانیگری مینگریم : آیا ستایش یك پادشاه ترك بیکبانه دور از غیرت ایرانیگری نیست ؟!

از دیده مسلمانی مینگریم : آیا از یك مسلمانی سزا است که بگوید .

به تیغ کین تو آن را که کشته کرد اجل غذای زنده نکرداندش نفخه صور

آیا براستی روز رستاخیز خدا کسانی را که سنجر کشته زنده نخواهد گرداند ؟ !

این شاعر بی آزرمی را تا آنجا رسانیده که من از یاد شعرهای او دراین انجمن شرم می کنم . آیا قطعه اورا که می گوید :

قاصد خویش را فرستادم * بتو پنهان پیامکی دادم

خوانده اید ؟ ! آیا شعر اورا در هجو مادرش شنیده اید ؟ !

آیا اینهایی آزرمی نیست ؟ اگر اینهابی آزرمی نیست پس بی آزرمی چیست؟!

آیا شما قصیده مختاری غزنوی را در باره غلام سیاه خود خوانده اید ؟! آیا اینمرد آن بی شرافتی را که کرده و برای خوش آیند این و آن زشت ترین ننك را بخود بسته سزاوار نفرین نیست ؟! آیا نباید از چنین پست نهادانی بد گفت و بیزاری نمود ؟ !

چرا اینان آنهمه پست نهادیها که نموده اند یك قصیده هم در ستایش ایران نسروده اند ؟ ! ! اگر بگویید در آن زمان چنین رسمی نبوده می گوییم پس چرا فردوسی بیش از آنها گفته : گر ایران نباشد تن من مباد ؟! چرا گفته : هنرنزد ایرانیان است وبس ؟ یا صد شعردیگر که ما در شهنامه پیدامیکنیم

نه پندارید که انوری و مختاری چون خراسانی هستند من ازایشان بدمیگویم .

مرا تعصبی درباره این گوشه وآن گوشه ایران نیست . من از قطران شاعر آذربایجان هم بیزاری دارم . اینمرد که سراسرعمر خودرا در دربارها بسرداده و اگر همه شعر ها که بنام او میخوانند ازو باشد یازده ممدوح عوض کرده و سراسر گفته هایش ستایش و چاپلوسی است آیا چه ارزشی دارد که ما امروز بدان

بالیم؟! من زمانیکه بتاریخ آذربایجان پرداخته‌بودم‌تاریخچه‌زندگی اوراهم‌می‌نوشتم سپس که اورا شناختم بیکبار یادش را فراموش‌ساختم. کنون هم باز دیگرمیگویم که آذربایجان ازو بیزار است ؟ برای آذربایجان مایه سرفرازی شمس‌الدین خطیب بس! ستارخان بس! باقرخان‌بس! اسد آقا بس!

آیا این سزاوار بوده که شعرای چاپلوس و طمعکار برای درهم ودینار پادشاهان نامی تاریخ ایران را از دارا وجمشید وکیخسرو و انوشیروان و دیگران همه را زیر پای طغرل و سنجر و سنقر و طغا و بوغابگزارند که آن یکی را دربان و این یکی را غلام و سومی را پرده‌دار و چهارمی را غاشیه‌کش گردانند ؟ آیا روا بوده که یاوه‌گویانی دامنه یاوه‌گویی تا آنجا بکشانند که روانهای مردگان را بدینسان بیازارند ؟! آیاایشان چه کارمهمی‌را انجام داده اند که ما ازآنهمه خطاهای ننگین ایشان چشم‌بپوشیم؟! آیااین سخنان‌زشت و پست که این نامردان بنام ستایش پادشاهان ترك بیرون ریخته اند در خور آنست که ما آنها را ادبیات بشماریم ؟! آیا ما بیجا میگوییم که باید این‌دیوان ها را آتش زد و دامن تاریخ ایران را از چرك و ننك آنها پاك ساخت ؟!

شما آیا نشنیده اید که شاعری در برابر یك مرد ترك جا کم ارزنجان خودرا سك ساخته و ازو استخوان خواسته در آنجا که میگوید:

با فلك آندم که نشینی بخوان پیش من افکن قدری استخوان
کاخر لاف سکیت میزنم دبدبه بندگیت میزنم

ایامانباید امروز ایراد به‌آن نامرد گرفته ازوبیزاری جوییم؟ اگرمااین بیزاری را نجوییم آیا دلیل ان نخواهد بود که ما ازان سیاهکاری خرسندی داریم ؟! ایا این‌باعث ان نخواهدبود که صدها فرومایگان دیگر پیروی از ان‌نامرد نمایند و نام ایرانیان را در جهان پست کنند ؟

دریغا که تمیز نیك وبد از میان برخاسته! دریغا که این سیاهکاریها جای ادبیات راگرفته! ایا ما بیجامی گوییم که معنی ادبیات در ایران درپرده‌تاریکی بوده ؟ ایا برای ایران اینگونه ادبیات ننك آلود دربایست است یا سرفرازی و نام نیك ؟! ایا یکمردمی از این ننگین‌کاریها چه سودی میتواند بر داشت ؟

شعر بخردانه

باز مانده گفتار دارنده پیمان در شماره دهم چاپ خواهد شد و چون آقای رفعت که خوداز اعضای انجمن ادبی می باشند گفته های دارنده پیمان را پذیرفته و شعر هایی در آن زمینه سروده اینك آن شعر هارا در پشت سرنخش یکم گفتارمی آوریم :

درایران شعر از آنروخوارباشد — که بس تکرار در تکرار باشد
از این علت هر آن داناکه بینی — ز شعر شاعران بیزار باشد
بدست آوردن عنوان تازه — سخنور را چرا دشوار باشد ؟
فراوانست عنوان بهر گفتار — اگر شاعر بلند افکار باشد
ز تکرار ای بسا نامی سخنور — که گمنامست و بیمقدار باشد
مکرر نشنوی حرفی ز مردی — اگر فهمیده و هشیار باشد
سخن بیهوده و بیجا سرودن — بنا فهمی خود اقرار باشد
اساس نظم ما گر روی آبست — خطا از جانب معمار باشد
بسی دیوان شعری را که بینی — سراسر دزدی از اغیار باشد
ز بعد این همه تکرارخواهی — که قدری بر چنان اشعار باشد ؟!
آقای کسروی آن مرد دانا — که بزدانش همواره یار باشد
چه‌خوش‌درانجمن گفت‌اینسخن‌را — که بس مطلوب و معنی دارباشد:
دراطراف یکی موضوع پوچی — نباید اینهمه گفتار باشد

هزاران بیت هر دیوان شعری حدیث چشم مست یار باشد
و یا تکذیب و هجو بی دلیلی ز دلق و جبه و دستار باشد
همیشه حمله و پرخاش شاعر بشیخ و پیر پرهیزکار باشد
و یا از باده تعریف است و ساقی و یا تشویق از میخوار باشد
و یا از لیلی و مجنون حدیثی که بنیادش همه پندار باشد
و یا وصف از دهان تنگ دلبر وز ابروی خم دلدار باشد
دو ثلث شعر شاعرهای ایران حکایت از گل و گلزار باشد
مگر واجب فتاده شاعران را که کعبه خانه خمار باشد؟!
همیشه مسجد و محراب آنان میان ابروان یار باشد؟!
تورا از کفر و بیدینی چه سود است که با دینت همه پیکار باشد؟!
چه خوش گفت آن سخنور این سخن را که طبعش ابر گوهربار باشد:
عجب از دلبر شاعر که زلفش گهی افعی و گاهی مار باشد
همیشه در سخن اغراق گوئی تمام شاعران را کار باشد!
بیا گر شاعری گو شعر هائی که در گیتی ز تو آثار باشد.
غزل گر شیوه پیشینیان بود کنون بس زشت و دل افکار باشد
نشاید شاعر پاکیزه خو را که هجوی در همه گفتار باشد
غرض ای شاعران اشعار باید روان و نغز و معنی دار باشد
ز رفعت بشنود این پند دلجو هر آن شاعر که دل بیدار باشد

بتکرار روی خرده نگیرد
جز آنکو در پی آزار باشد

تهران - ع . رفعت

بشما آقایان شعراء

« در این مقاله روی سخن باهمگی شعراء نیست »

آقایان شعراء : محققاً تاحال دانسته اید که بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عناوین و القاب سابق الغاء گردید . علت نسخ این عناوین و القاب همانطوریکه درضمن متحدالمال جناب رئیس الوزراء مندرج است از اینجهت بود که آن الفاظ پوچ و بی معنی سابق جز اتلاف وقت وجلوگیری ازپیشرفت کارجامعه ثمری نداشت وبرای یك ملتی که میخواست ومیخواهد دستورهای پدرتاجدار خودراکاربسته و برای ملك وملت کار کند شایسته نبود . باین لحاظ بمحض اینکه آن متحدالمال انتشار یافت وافراد مملکت ازآن آگاه شدند همگی باجان ودل آن را استقبال کرده وبفوری هریك بسهم خود ازاستعمال عناوین خودداری کردند وچند روزی هم نخواهد گذشت که ملاحظه خواهید فرمودکه از این رشته الفاظ جز درکتابها اثری باقی نمانده است . .

نمیدانم آیا شما از این تصمیم و از این حسن استقبال افراد درس حقیقی ونتیجه کامل گرفتید یاخیر ؟

همانا چیزی نیاموخته اید . زیرا آثار آن مشهود است ولی من بشما بگویم این تصمیم و این حسن استقبال گواه آن بود که من بعد لفاظی وعبارت پردازی در این ملك خریدار ندارد و بازار این متاع کساد گردیده واندکی نخواهد گذشت که پاك از میان برود . پس شما قدری بخود آئید و تازوداست از لفاظی وسخن پردازیهای بیجا دست بردارید. ازآن ننگین کاریها که پاره‌شماها دارید بکلی خودداری نمائید .

بترسید از آنکه این استغاثه های مابگوش پدر تاجدار معظم برسد و آتش غیرت وغضب شاهنشاهی برخشك وترشما ابقانماید . بس است آنچه کردید .

در نتیجه همین‌افاظیها ، عبارت‌پردازیها ، استعمال کلمات‌مستهجن افکار صوفیانه بادهخواریها و بداخلاقیهای بعضی‌از اسلاف شما بودکه مملکت باو ضاع ۱۵ سال قبل افتاد بطوریکه گویا ملت بخواب رفته وهمه چیزش فراموش شده بود : اخلاق عمومی فاسد و اکثر افراد بیکار وغرق‌دربحر افکارصوفیانه که جزبیمعنی بافی وهرزه درائی و تن پروری‌وتملق وچاپلوسی کار دیگر نداشتند .

امروز که روزگارعمل و جدیت وفعالیت است و پروگرام دولت وملت کارمیباشد اگرشمابخواهید باز شعر بگوئید وقافیه ببافیدباری‌سعی کنید سخنان شما از الفاظ‌بیمعنی وپوچ و مخرب اخلاق خالی باشد . سخنی بگوئید که بدرد جامعه امروزی بخورد ، و موجد فساد اخلاق نباشد ، باعث تضییع وقت نگردد ، بعفت عمومی صدمه نزند بر خلاف مقدسات مذهبی وملی نباشد .

اگر ترك‌عادت نکرده مثل‌سابق بازغزل سرائی کنید واسمی و معشوقه خوشرو و زیبا اندام (آنهم دروغی !) یا افکار قلندرانه و صوفیانه دراشعارتان بیاورید وبمصداق « ترك عادت‌موجب مرض‌است» از عادت خود دست بردار نباشید ، پس برای رضای خدا بیائید آن اشعار را در روز نامه یا کتاب یا مجله چاپ ننمائید و در انجمن ها و محافل‌نخوانیدفقط‌خودبخوانید وخودبشنوید . . . وبعداً هم سوزانید . اگراین عمل رانمودید ممکن است که جامعه گناهان شمارا‌عفو نماید

والانسل فعال وجوان در آینده اسمهای شما را با لعنت یاد خواهد کرد وبقول یکی از ظرفاء آنوقت « اذکروا موتیکم بالخیر » « اذکروا موتاکم بالشر » خواهد شد . . .

اگر هم امروز باشتباه کاری بر خاسته و درمقابل حقیقت گوئی یکمرد راهنمائی برای پیشرفت مقصود خودتان یکمشت ترهات و اراجیف بهم بافته وانتشار دادید ودرهر مجلس ومحفل ، وبه هر کوی وبرزن باسم طرفداری ازشعرهزاران ناسزا گفتید و بخیال خود جلو نهضت ضد یاوه گوئی را گرفتید مطلع باشید که عقلاء قوم ، و جوانان فعال ومردان کاری ازاین وراجی شمانتیجه معکوس گرفته بالقطع والیقین طرفداری نهضت ضد شعر ، بیشتر پایبند و پا برجا خواهند شد حال خود میدانید . . . .

حسین کی اشتوان طهرانی محصل دانشکده حقوق وعلوم سیاسی

هجو و دشنام

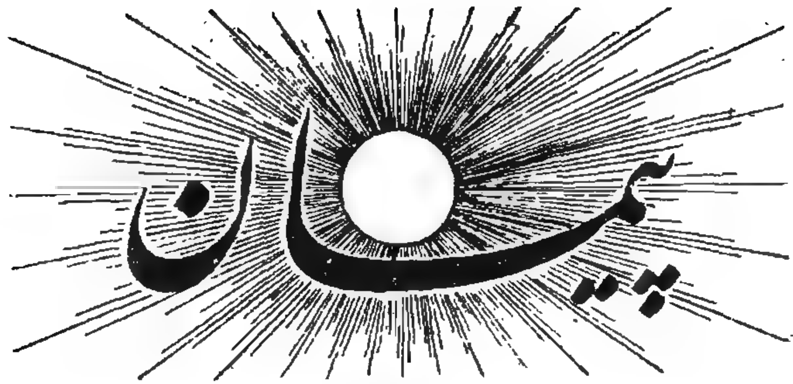
نادانی که دربرابر سخنان خردمندانه زبان بهجو یا دشنام میگشاید سگی را میماند که از پشت سر راهرو عوعو کند، او خوی سگی خود را نشان میدهد بر راهرو چه باك ؟....

باده

گر باده یکی عقده غم بگشاید — زان صد هزار دردوغم بفزاید

پس مرد خرد بهردمی دلشادی — یکعمر نشاط خود فدا نماید

مخبر فروغ



پرسش و پاسخ



این‌درا همیشه درپیمان بازخواهیم داشت که اگر کسانی پرسشهایی نمودند پاسخ دهیم یا بخوانندگان پیمان واگزاریم که پاسخ دهند .



پرسش :

این مسئله را خود شما مکرر در پیمان عنوان کرده اید که اروپاییان هر قدر در علوم و صنایع ترقی میکنند کار زندگانی بر آنان سخت ترمیشود . باز عنوان کرده اید که غربیان هر اختراعی را که میکنند برای اقتصاد در وقت است و حقیقتاً هم هریکی از اختراعات اروپا علی‌الظاهر مایه سهولت کار میباشد وما علنی می بینیم که مصرف وقت در هرکاری کمتر از زمانهای قدیم گردیده . مثلاً برای مسافرت ازتهران‌تاقم سابق چهار روز صرف وقت میکردیم حالا چندساعت بیشتر صرف وقت نمیکنیم . همان حال را دارد رخت دوختن و جوراب بافتن و نامه فرستادن و صدکار دیگر در حالیکه از آنطرف هم می بینیم هرچه این اختراعات زیادتر میشود زحمت و رنج زندگانی زیاد میشود . بعبارت اخری روز بروزوقت زیادتر صرف امور زندگانی می گردد . پس این خود معماست که از یك رشته اقدامات نتیجه معکوس بدست می آید بقول خود شما مناره وارونه می‌روید و بقول منطقیون خلف در نتیجه پیدا میشود .

تا بحال درپیمان از اینمقوله گفتگو نشده که علت این خلف چیست . بعقیده من شما هرچه می‌نویسید باید به‌نتیجه برسانید . بعبارت اخری دردرا که میگویید درمانش را هم نشان بدهید .

تهران نبوی

پاسخ :

ایراد شما بسیار بجاست . ولی ماچون اینموضوع را در بخش یکم آیین دنبال کرده و معمایی را که می فرمایید حل کرده ایم از اینجهت دیگردر پیمان بگفتگو نیاز ندیده ایم .

آری امروز مهمترین موضوع زندگانی همانست که بدانیم برای چه اروپا از آنهمه علمهای خود نتیجه معکوس بر میدارد و برای چه اختراعات جز سختی کار زندگانی نتیجه نمیدهد و ما این موضوع را در آیین یکم دنبال نموده‌باساده ترین زبانی علت را نشان داده ایم و شما اگر میخواهید چگونگی را دریابید آن کتاب را بخوانید .

پرسش :

کلمه طبیعت را بعضی از نویسندگان بکار برده آنرا گاهی غداروگاهی بیرحم قلم داد میکنند مقصود از طبیعت چیست و بیرحمی او چگونه و در مقابل بیرحمی رحیم بودنش چطور است ؟

مرند حقانی

پاسخ :

طبیعت دستگاه آفرینش است و پشت سر آن خداست که آفریدگار آن دستگاه میباشد . این آسمانها و زمین ها که میگردند و ازگردش آنها و از تابش آفتاب بارانها میبارد وگیاهها می روید یکی زاده شده دیگری می میرد و صدگونه از اینکارها روی میدهد آن را طبیعت‌مینامند . درفارسی چرخ یازمانه یا روزگار می نامیدند و در عربی دهرمیگفتند کنون به پیروی‌زبانهای اروپایی کلمه طبیعت رواج گرفته .

پس طبیعت یا چرخ چیزی نیست که چشم رحم یا بیرحمی ازو داشت . بعبارت دیگر چرخ اختیاری از خود ندارد تا رحمی داشته باشد خدا چرخ را می

اختیار آفریده ولی از آنسوی بآدمیان اختیار بخشیده و خرد و هوش داده تا بدانسان که میباید زندگی کنند و خودرا از زیان چرخ دور نگه دارند .

مثلا کسی که پی کاری نرود و نان بدست نیاورد از گرسنگی خواهد مرد ولی این گناه چرخ نیست بلکه گناه خود اوست که پی کار نرفته . مثلا راه آهن برای سوار شدن و راه پیمودن است ولی اگر کسی خودرا زیر چرخهای آن انداخت و خورد شد این نه گناه راه آهن بلکه گناه نادانی اوست . از هر چیزی باید از راه خود بهره یابی نمود وگرنه زیان خواهیم برد .

کسانیکه از چرخ شکایت میکنند و اورا غدار میخوانند بیشتر مردم تنبل و بیعارند که پی کار نرفته آرزوی زندگانی می نمایند و چون بارزوی خود خود دست نمی یابند زبان بید گویی از چرخ باز میکنند .

پرسش :

اینکه معروف شده « عقل سالم در جسم سالم است » پس بروز کارهای نا خرد مندانه از کسان تندرست از چیست ؟ (اشتباه نشود که مقصود از این پرسش خیالات صوفیانه است که به تندرستی اهمیت داده نشود. باید همیشه بـــه تندرستی کوشید)

حقانی :

پاسخ :

نخست اینکه آنجمله یك مثل لاتینی یا یونانی بوده وچندان بنیادی برای آن نتوان پنداشت . دوم گویا ترجمه درست آن چنین باشد : « هوش درست در تن درست است » . بهرحال مقصود آنست که کسان خردمند و هوشیـــار هنگامی میتوانند از هوش و خرد خود بهره درست بردارند که تنشان درست باشد هرگز مقصود آن نیست که هر که تندرست بود خردمنداست .

پرسش :

بجای غیر سفارشی « نا سفارشی » وبجای موضوع « زمینه » بکاربردن درست است یا نه ؟

حقانی

پاسخ

درست است .

پرسش :

برخی از فلاسفه ودانایان کیفیت زندگی را مقدم بر کمیت داشته وبا علم باینکه نحوهٔ تعیش آنان قوای عامله بدن را تحلیل و بتدریج میکاهد و باعث رنجوری و کوتاهی عمر میشود باز پیرو کیفیت شده سالهای‌درازی را فدای کیفیت و خوش گذرانی روزگار کوتاهی نموده اند مثلا فیلسوف شهیر بوعلی سینا را میتوان از آنان دانست این دانشمند بزرك باندازهٔ افراط در کیفیات داشت که باعث خورده گیری اطرافیان گردید دسته دیگرپابند کمیت شده تا آنجائیکه از استعمال دخانیات و چائی گذشته سهل است درتمام لوازم زندگی ملاحظه دوام و محکمی را نموده و زیبائی را درنظر ندارند و پیداست گفتگوی ما در کیفیات متضاده و منافره با کمیات است نه ملایمه زیرا اجتماع کمیت و کیفیت بسیار نیکو و پسندیده است و دانشمندان درصورت امکان ترك هیچیك نگویند اینك از شما خواهانیم نظریه خود را نسبت بتقدیم هر یك در صورت دوران مشروحاً بنویسید **قم ح - همدانی**

پاسخ : ما چنین میدانیم که باید « کمیت» را پیش داشت و آن را بر گزید . زیرا نیمه دوم زندگانی (از سی ببالا) بهتر و پرا رج‌تر است تا نیمه نخستینش و کسانیکه کیفیت را بر می گزینند از آن نیمه بی بهره خواهند بود و اگر زنده بمانند دچار سستی و بیماری میگردند که بدتراز مرك خواهد بود .

این نکته هم دانستنی است که بیشتر لذتها بلکه همه آنها چون از روی اندازه باشد زیانی ندارد و با درازی عمر ناسازگار نیست زیان همیشه ازنکه نداشتن اندازه بر می خیزد نه از خود لذت ها . پس کسانیکه در بند کمیت باشند چندان بی بهره از کیفیت نخواهند بود . بهرحال ماهوادار کمیت هستیم .

این پاسخ درجاییست که پرسش درزمینه لذت های جان و تن باشد. ولی در زمینه لذتهای روانی پاسخ من وارونه خواهد بود مثلا اگر کسی بپرسد که گردن بستمهای ستمگری نها دن وده سال زیستن بهتر است یا مردانه در برابر او قد بر افراشتن وچند روزی با او نبرد کردن و کشته شدن؟ پاسخ میدهم مردانه نبرد کردن و کشته شدن بهتر می باشد. در اینجاست که گفته اند: سه روز شیر بودن بهتر است تا صد سال روباه بودن.

پرسش :

درزبان فارسی گاهی تلفظ «کاف» و «گاف» راتغییر میدهند. مثلا کلمهٔ «گفتم» رابصدای «قفتم» وکلمهٔ «گور» را بصدای «قور» تلفظ میکنند. وهمچنین تلفظ «کاف» رابعضی وقت تغییرداده بصدای «K» استعمال میکنند مانند کلمهٔ «کار» که گاهی «Kar» تلفظ میکنند آیااین تغییرات درلفظ درست است یا نه؟ ودرهنگام درست بودن قاعدهٔ در این خصوص وضع شده یا نه؟.

تبریز - حداد درفشی.

پاسخ :

درجاییکه کاف یا گاف مصادف با الف یاوا ویا ضمه باشدصدای آنها تغییرداده میشود

این همان قاعده ایست که خواستار شده اید. اما این قاعده از کی پیدا شده وبرای چه این تفاوت رامیگزارنددراین باره آگاهی درستی نداریم واز کتاب ها چیزی بدست نمی آید.

پرسش : آیا فارسی کلمه «مستبد» چیست و شما بجای آن چه کلمه را استعمال میکنید قم. د.

پاسخ :

ما تاکنون همان کلمه مستبد را که شهرت بسیار دارد بکار برده ایم و گاهی نیز کلمه «بیدادگر» آورده ایم. ولی بتازگی دریافته ایم که در فارسی بجای مستبد «خودکامه» بکار می رفته چنانکه فردوسی در شاهنامه بارها آنرا بکار برده. از این جهت پس از این آن کلمهٔ فارسی درست را بکار خواهیم برد

اوایل هرچه خانه درمیان جزیره بود که عرب ساخته بود خراب کرد داد آنچه میگرفتند نصف را سرکردها بجهة صرف هیمه اش بخانشان میبردند باز میرفتند چوب میخواستند میگفتند بروید ازحاجی جابرخان بگیرید اوهم آنچه در میان جزیره خانه بود خراب کرد داد باز کفاف نکرد چوب خواستند نوبت بخانهای شهر رسید آمدند خدمت نواب والا عرض کردند درمیان جزیره هرچه خانه بود خراب کردیم دادیم باز آمدند چوب میخواهند حالا دیگر چوب نیست از کجا بدهیم فرمود از هرکجا هست بده عرض کرد اگر باید من چوب بدهم بفرمائید هزار نخل هرچه لازم است از نخلستان خودم بدهم اگر رعیت باید بدهد بازهم بفرمائید بدهند والادیگر چوب نیست مگر اینکه خانهای محمره را خراب کنم بدهم جوابی معین ندادند فرستادند چوب بده اوهم بنا کرد ازخانه میان شهر خراب کرد داد آخرش بطوری محمره را خراب کردند که دو روزقبل ازدعوا دیگر یکنفر رعیت ویك خانه باقی نماند مگرپارهٔ تاجرشوشتری و دزفولی درکاروانسرابودندهمه رفتند دیگر اوایلی که نواب والا تشریف آوردند محمره بعد از آنکه سرکردها دیگر حرفی نزدندو آن قسمها حرف میزدندحاجی جابرخان چند مرتبه عرض کرد که اگرشما بخواهید جزیره را نگهدارید باین جزئی قشون که شمافرستاده اید ممکن نیست که بتوان جزیره هارا نگهداشت چراکه دوازده فرسخ طول دارد سه فرسخ عرض اگر بخواهید قشون را آنجا بفرستید اینطرف را خالی بالمره و اگر بخواهید نصفی از قشون اینطرف باشد نصفی آنطرف باز هم خوب نیست پس بهتر این است همه قشون را اینطرف نگاهدارید جزیره را خالی بگذارید عرب و بلوچ در آنجا باشند توپ هم هر قدر مصلحت میدانیدبدهید اگر آنها بجزیره پیاده شدندیك قسمی با آنها دعوا می کنیم شبیخون می زنیم بدزده باشکارا همراهشان سرکله میزنیم یکی دو نفر از سرکرده ها بجهة اینکه روزی که وارد محمره شدند حاجی جابرخان کم تعارف داده بود از آنجهت شب و روز خدمت نواب والا عرض میکردند حاجی جابر خان در باطن با انگلیس راه دارد شما نباید بحرف او بروید و گوش بدهید چند مرتبه که حاجی جابرخان این عرض را کرد جواب ندادند و سر کرده می گفتند منظور حاجی جابرخان اینست که اگر جزیره را خالی بگذارید وهمان منحصر بعرب باشد هرروز که انگلیس بیاید

بدون معطلی جزیره را تسلیم میکنند باین شدت نواب والارا پر کرده بودند تا روزی
که کشتی نیامده بود قورخانه نداده بودند بعد از آنهم که دادند دویست تیر قورخانه
بسنگر حاجی جابر خان و پسرش داده بودند تا صبح دعوا فرستاد قورخانه بردند
آخر معلوم شد که چه خدمتی کرد و چقدر ایستادگی کرد که هرگاه سرکردها
ده یك او را ایستادگی کرده بودند ابداً شکست نمیخوردند این قسم واینطور
بود حالت قشون و سرکردها در اینمدت واینقسم ازدعوا و سلوك رفتار نواب
و الا نسبت بمردم وازمردم نسبت بنواب و الادرعرض این مدت که سنگر میبستند
و همه روز تشریف می آوردند سر سنگرها یکدفعه نفرمودند بارك الله یا یکدفعه
یك صاحبقران بکسی انعام نداد یا اینکه اگر کسی حرکت خلاف میکرد مؤاخذه
و سیاست نمیکردند و در عرض این مدت که در محمره توقف داشت اردو یك دفعه
چاپار نواب و الا که امد ابراز نداد که از طهران چه نوشته اند مگر اینکه
یکدفعه فرمودند از طهران نوشته اند که اقن بدهید سرداری بفرستیم
من در جواب نوشتم که این سرکردها که در اینجا هستند هر یکی یك سرداری
هستند در حضور نواب و الا عرض نکردند اما بعد از آنکه سرکار والا تشریف
بردند آقاجانی خان گفت بسرکرد ها که حضرات شما چه میگوئید در اینکه اگر
یکنفر دیگر بیاید سرتیپ ها گفتند کدام سردار است از نواب والا بهتر یعنی
محمد حسن خان و محمد مراد خان علینقی خان از بعد از آنکه آنروز در
سنگر نواب و الا آن ضرب را زد دیگر درهیچ کجا حرف نمیزد آقا جانی خان
گفت معلوم است که نواب والااز همه کس بهتر است اما تفاوت اینقدر هست که اگر
چیزی بعقل ماها برسد باید بهزار ترس و لرز بگوئیم که مبادا نواب
و الا کج خلق شوند بعد از آنکه عرض کردیم هر فرمایش بفرمایند کسی قادر
آن نیست بگوید این قسم نیست که میفرمائید بلکه قسم دیگر است لابد هرچه بفرمایند
باید عرض کرد بلی قربانت شوم درست است اما اگر کسی دیگر بباشد میرویم
کنده زانو را مقابلش میزنیم زمین میگوئیم این قسم بعقل ماها میرسد اگر
چنانچه قبول کرد که هیچ اگر قبول نکرد چیز دیگر بعقل او رسیده میگوئیم
شما بگوئید چه قسم باید بشود اگر آنچه را که او خیال کرده است موافق
قاعده است که چه عیب دارد اگر خیر موافق قاعده نیست میگوئیم ما آنچه را

که ما گفتیم قبول کن اگر قبول نمیکنی نوشته بده هر روز شکست بشود یا نقصی وارد بیاید بما دخلی نداشته باشد باینکه ما نوشته میدهیم شما کار بکار ما نداشته باشید عیب ونقصی وارد آمد جواب دولت با ما باشد آقاجانی خان اینقسم گفت محمد مرادخان و علینقی خان گفتند اگرچنانچه کسی آمده بوداز تهران البته بهتر بود محمد حسن خان گفت خیالید مگر شما از دولت خودتان و اولیای دولت خبر ندارید آنها از دروغ تکلیفی بشاهزاده کردندچون میدانستند این قبول نخواهد کرد این را نوشتند از این گذشته دولت ما و اولیای دولت هرگز متحمل اینخرجها نمیشوند که ده بیست هزار تومان خرج بکنند سردار بفرستند دیوانگی چه دربند این هستند که دولت ایران نظامی داشته باشد یا در پی این هستند که فتحی بشود شب و روز اوقات اولیای دولت سر این حرف است که نظامیه وداودیه خوش طرح و خوشگل بشود و شاه را مشغول کنند بگذارید حالا ما را فرستادید اینجا این هم این حرفها را میشنود از ما بدش می آید چکار دارید باین کارها هر روز جنگ شد تا میتوانیم دعوا میکنیم وقتی نتوانستیم چه بحثی دارند بر ما آنوقت هم خاطرتان جمع باشد اگر شکست بشود دولت مامثل سایردولت ها نیست که مواخذه بکنند یا سیاست بکنند منتهاش ضرری بشاهزاده میزنند که هشت نه هزار تومان اولیای دولت تعارف میگیرند و یك نشان تمثال و حمایل هم برایش میگیرند بسیار خوب دعوا کرد درقوه قشون هیچ دولتی نبود درلب آب مقابل قشون انگلیس بتواند دعوا کند باز اینها منتهای رشادت را کردند دعوا هم کردند نترسید عبث این حرفها را نزنید و این شاهزاده راهم ازخودتان نرنجانید آقاجانی خان مرحوم از ترس اینکه مبادا بروند بگویند گفت منهم گفتم اگر کسی آمده بود از اول بهتر بود برای ماها دیگر مارا چه رجوع باینکه اولیای دولت چکار میکنند امروزه باید در فکر این باشیم بلکه کارمانرا مضبوط کنیم که روسفیدی حاصل شود حاجی جابر خان او اوایلکه وارد محمره شده بودیم با محمد حسن خان سرتیپ زیادتر آمد و شد می کرد وتعارف میکرد گاه گاه بجهت مغشوشی اوضاع محمره وحرف نشنیدن نواب والامی آمد آنجا درد دل میکرد که کاش یك نفر می بود که تفصیل حالات این سرحد را بطهران مینوشت بلکه از آنجا چاره میکردند قراری میدادند یاسرداری میفرستادند مثل بندر بوشهر که ماها روسیاه

نمیشدیم این اوضاع که حالاهست بجزاینکه هر روز که دعوا بشود این قشون شکست بخورد ندامت و روسیاهی برای ماها تا سال های سال باقی بماند ثمر دیگر ندارد این طریقه دعوا نیست این طریقه قشون کشی نیست این طریقه سرحدداری نیست نمیدانیم چه باید کرد ماها که راه طهران نداریم و نمیدانیم بنویسیم شما که راه دارید چرا نمینویسید سرتیپ در جواب میگفت خدا عمرت بدهد چه دولتی چه اولیای دولتی آواز دهل از دورخوش است چیزی میشنوی دولت و اولیای دولت دیگر از میان کار با خبر نیستی نرفته طهران و ندیده دولت ما همان اسم است رسم نیست خیال کن ما نوشتیم دیگر کسی گوش نخواهد داد سوای اینکه شاهزاده بفهمد که ما وقایع نگاری میکنیم از دست ماشکوه بنویسد ما را مقصر کنند کار دیگر نخواهد شد باز در قوه احتشام الدوله است که خودش از عهده چیره این قشون بر می آید و این اوضاع را هم فراهم آورده است توهم اگر صلاح کارخود را میخواهی از این حرفها مزن و از این غصه ها مخور مبادا احتشام الدوله بشنود گفت من نه از راه اینکه شکوه از دست احتشام الدوله داشته باشیم این حرف را میزنم از راه اینست که سالهای سال در زیر سایه مرحمت این دولت پرورش یافته ایم و بعد از قرنی چنین امری اتفاق افتاده میترسم طوری شود که مایه روسیاهی باقی بماند در سر ما تا قیامت همه روزه از این امر ها اتفاق نمیافتد اگر ایندفعه طوری دیگر بشود یکدفعه دیگر تلافی بکنی شما جنك انگلیس را ندیده اید اما من دیدم و جنك کردم این اوضاع که من می بینم هر روز دعوا بشود مشکل است که این سنگر و این اوضاع تاب بیاورد با انگلیس دعوا کنند از من که دعوای انگلیس را دیده و میدانم هرچه بگویم کسی نخواهد شنید بلکه مقصرم میکنند شماها که میتوانید بگوئید چرا نمیگوئید دیگر از طریقه افتادن اردو و نظم اردو درمدت توقف در محمره فوج بهادران فوج بیات دو فوج کزاز با توپخانه مبارکه در آنطرف محمره یکجا افتاده بودند نواب امیرزاده ابراهیم میرزا سردار این اردو بوداما جای این اردوچه قسم جائی بود دوسمت این اردو نخلستان بود بطوریکه فاصله چندان نداشت ازاول نخلستان تا لب شط هزار و پانصدقدم فاصله داشت وافتادن اردو بقاعده قلعه بود سراپرده نواب امیرزاده در وسط بود قورخانه هم در وسط بود بقسمی قورخانه رادروسط اردو قرار داده

بودند که هرگاه وقتی آتش زده بودند قورخانه را تمام اردو آتش میگرفت و محافظت قورخانه را بطوری میکردند که هرگاه منظور داشت کسی درصدد این بر آید که قورخانه را آتش بزند هر وقت از اوقات شب یا روز که میخواست برایش ممکن بود چرا که حفاظی نداشت که کسی نزدیك نرود یـا قراولی نداشت دیواری کشیده بودند دوذرع بلندی دیوارچادری رویاوزده بودند که اطرافش از همه طرف باز بود پشت دیوار که اطراف قورخانه باشد قراول نداشت همان در قورخانه قراول داشت هرگاه کسی از پشت آتش می انداخت هیچکس خبردار نمی شد از قورخانه تاچادر امیرزاده شصت‌هفتاد قدم فاصله داشت تا چادر های آقا جان خان و محمد مراد خان و علینقی بتفاوت بود بعضی پنجاه قدم بعضی کمتر بود این جای قورخانه و محل اردو بود باصطلاح خودشان امیرزاده وسر کردها خواسته بودند که دور اردو را سنگری بسازند که احیاناً شاید یکروزی اتفاق‌بیفتد که قشون انگلیسی بخشکی بیرون بیاید اردو بزند و شبیخون بسر اردو بیاورد طریقی کردند که دور اردو را دیوار باید کشید مثل قلعه و در گذاشت که از همه جای اردو نتوان داخل شد دو سمت اردو را که بطرف نخلستان وشط بود گفتند که این دو طرف ضرور نکرده که دیوار بکشند همین نخلستان صد مراتب بهتر از دیوار است و بعضی جاهاش هم دیواری که قدیم برای حفظ نخلستان که مال نرود کشیده بودند روز اول بلندی دیوار یکذرع نیم بوده بمرور ایام که باران خراب کرده است الان بقدر نیم ذرع سه چارك قد دیوار بود او هم بعضی جاها بالمره خراب شده بود این دو طرف اردو بود اینطرف دیگر که طرف بیابان بود و طرف دیگر رو بمحمره بود قدری خاك از بیرون کنده ریخته بودند قدری از طرف اندرون از دو طرف که ریخته بودند بقدر نیم ذرع بلندی خاك شده سر آن خاك را از سر شاخهای نخل آورده راست راست نزدیك‌بهم نشانده بودند میان‌خاك بمثل اینکه سر دیوار باغ را بجهة محافظت باغ از رفتن روباه و جانور دیگر از سرشاخ درخت میگذارند آنها هم این قسم تفاوتی که او با این دیوار ها دارد این است که اینها را برتر و

رباد تر میگذارند و گل هم زیر و روش میگذارند که از باد و باران محفوظ
است اما او گل نداشت و از صدمه باد هر وقت که میزد نصفش می افتاد
این دو قسمت را قدم کرده فوجهائی که این سمت بودند قسمت کرده بودند
قراول دورهٔ که بود از هر دو فوج کار آنها از سر صبح تا شام بنوبه
این بود که هر چــه از این چوبها را باد یا مال که می انداخت آن
قراولها همان ساعت در جای خود نصب می کردند بقسمی ماشاءالله از نظم
و کفایتی که امیرزاده داشت در مدت توقف محمره با آنهمه جمعیت و بادهای
پرزور که می آمد یکدفعه نشد که دوتای از آن چوبها افتاده باشد وقراول
نصب نکرده باشد بجای خودش شب و روز در راسته دیوار قراول میگردید
و چشمش بدیوار و چوب بود اما چنان بقاعده و نظام آن چوبها را نشانده
بودند که از راسته دیوار که نگاه می کردی مثل این بود که یك شاخ نخل
است و از مقابل دیوار هم که ملاحظه میکردی بی تفاوت چنان نبود که یکی
فاصلش زیاد باشد یکی کم چونکه بسرکاری خود امیرزاده و باهتمام واستادی
همه سر کردها یعنی محمد مراد خان و علینقی خان چونکه سمت فوجهای آنها
بود روزیکه نواب والا تشریف آوردند زیاد ازحد بامیرزاده التفات فرمودند
و نوازش بسرتیپها فرمودند که بارك الله ابراهیم میرزا در حقیقت معنیقشون
کشی و سرداری این است عجب جائی اردو را انداخته است و عجب قسمی
انداخته‌است امیرزاده هم عرض کرد جای این اردو را محمد مراد خان مشخص
و معین کرده است قــدری هم نواب والا التفات و نوازش بمحمد مراد خان
فرمودند او هم بنا کرد تعریف وتوصیف کردن که یك جای این اردوچندین
حسن دارد از جمله این اردو اینست که قربانت شوم اگرصدهزارتوپ ازمیان
شط بیندازی ابداً گلوله بنزدیك این اردو نمی آید و باین اردو نمی رسد
نواب والا از حاجی جابرجان پرسید که گلوله توپ ازنخل‌میگذرد یاخیرحاجی
جابرخان عرض کرد گلوله توپ هر قدر کم قوت باشد از سه چهار نخل
میگذرد و اگر باروتش پر قوت باشد از هشت نه نخل هم می گذرد و از
آنجا که قرار نواب والا بود که حرف کسی را قبول نفرماید فرمودند این
قسم که تو میگوئی نمی شود محمد مراد خان چونکه جای اردو را خودش

مشخص کرده بود او هم عرض کرد مشکل است که توپ هشت نه نخل را قطع کند حاجی جابرخان عرض کرد الان آن نخلها که در دعوای ماوروم قطع شده است حاضر است نواب والا را برد میان نخلستان نشان داده عرض کرد که هر روز دعوا بشود اول اردو میشکنند و بعد سنگر ها اگـــر چنانچه این اردو را اینجا انداخته اید که نخلستان محافظت اردو را بکند خاطر جمع نشوید و اردو را حرکت بدهید بالا تر در یکجا جمع بیندازید و سنگری دورش بسازید نواب والا فرمود حاجی جابرخان تو چرا باید این حرفها را بزنی من بخیالم سرکردها وسرتیپها ترسیدند تو هم ترسیده این قشون برای این آمدند که محمره را نگهداری بکنند نیامدند برونـــد بیابان سنگر بسازند وانگهی انگلیس چه قابل دارد که ما برویم میان بیابان بی آب اردو بزنیم میرزا مهدی چندین مرتبه عرض کرد قبول نفرموده هروقت هر کسی عرض کردند که این اردوی امیرزاده را توپ میگیرد و اردو را بالاتر بیاورند محمد مراد خان سرتیپ میرفت عرض میکـرد اگـر چنانچه اردو را از اینجا بجای دیگر ببرید باعث شکست اردو وقشون خواهد بود این اردوی امیرزاده بود اما اردوی وزیر اوهم اوایلی که فوجهای فراهان وارد شدند و بعد از آنکه نواب والا تشریف آوردند علیحده چادر زده بود اصل چادر وزیر خودش در پهلوی محمره در لب شط بفاصله سی قـدم آنجا چادر وزیر بود پشت چادر وزیر سرباز فوج سیلاخوری با صد نفر سرباز دلفان و عملجات وزیر خودش فوجهای فراهان هم که وارد شد در پشت چادر وزیر بفاصلهٔ دویست قدم جای افواج فراهان را معین کردند نواب والا هـــم که تشریف آوردنـد در مقابل افواج فراهان در پشت قلعه محمره بفاصلـــه صد و پنجاه قدم جای سراپرده نواب والا بود در اطراف سراپردهٔ نواب والا عملجات سرکار والا بود مثل محمد رحیم خان قاجار و میرزا حاجی بابای کمرهٔ نوکر نواب والا محمد رضا خان مهندس میرزا علی‌اصغر معلم حسینقلی خان بختیاری زین العابدین خان اینها هم در اطراف سراپرده نواب والا در پشت سر چادرهای اینها قورخانه بود قورخانه را بدون دیوار و بدون حفاظ

در آن صحرا بود تا مدتی همان تا بعد از مدتی که قورخانه زیـــر باران بود بعد از آن چادری آوردند سر قورخانه زدند بود محمد حسن خـــان سرتیپ عرض کرد باید حفاظی برای قورخانه درست کرد نواب والا فرمودند هر قسم میدانی درست کن عرض کرد باید خندق کنده شود از سرباز افواج فراهـــان ده بیست نفر آوردنـــد طراحی کردند یـــك ذرع نیم عرض خندق را قرار دادند بعضی جاها یکذرع گود کرده بودند بعضی جا ها نیم ذرع و کمترك کنده بودند زیاده نشد چرا که بیل و کلنك نبود که زیاد بکنند بعد از آن بنای این شد که جای سنگرهای افواج فراهان را مشخص نمایند چند روز نواب والا خودشان سوار شده میگردیدند تا آخر جای سنگر دو فوج فراهان را درجنبی(؟) محمره قرار دادند بنای ساختن سنگر شده چندروز بود که یکروز دو ساعت از ظهر گذشته کشتی نمایان شد خبر برای نواب والا آوردند حکم فرمودند سرباز را سر سنگر حاضر نمائید سرباز سر سنگر ها حاضر شد اول بخیال اینکه کشتی های انگلیسی است بعد معلوم شد که سرکرده ایست مال دولت فرانسه سه سال بوده است که مأمور بسیاحت دریا بوده است در آن اوقات رفته بود بندر بوشهر چندی هـم در آنجا مانده بود بعد آمده اینجا که نواب والا را ببیند آدم فرستاد خدمت نواب والا که چون من دوست هستم طالب هستم شما را دیدن کنم رفتم بوشهر کسی را ندیدم از قشون عجم آمدم اینجا اگر اذن میدهید بیایم والاهلا نواب والا سرتیپ را با محمد رحیمخان فرستاد رفتند میان کشتی تعارف کردند اذن آمدن هم دادند دوساعت از شب رفته آنها مراجعت کرده آدم فرستاده سرباز هارا از سر سنگر ها مرخص کرده آمدند چادر صبحی یك فوج فراهان را حاضر کرده باستقبال رفتند صد نفر هم از فوج بهادران با موزکانچی وطبال وتیچی در پیش سنگر ایستاد وقتی که کشتی او آمد جلو سنگر از کشتی پیاده شد توپ انداخت از سنگر آقاجان خان سرباز با سرتیپ وسوار حسینقلی خان همراهش آمدند

در پیرامون تاریخ آذربایجان

در صفحه ۷۰ تاریخ « هیجده ساله آذربایگان » از سطر ۳ شرحی راجع باظهارات شادروان حسین‌باشا خان امیر بهادر جنک مرقوم‌داشته بودند بدین ترتیب :

«در آن روزها که آقای طباطبائی ودیگران در تهران به‌جنبش برخاسته « عدالتخانه » میطلبیدند امیر بهادر جنك در پیش مظفرالدین شاه چنین میگفت« اگر اعلیحضرت عدالتخانه بدهد من شکم خودرا پاره میکنم»... وتو زنده بودی شکم خودرا پاره نکردی ؟ »

معلوم میشود نویسنده گرامی وفیشأن تاریخ این جمله را « اگر اعلیحضرت .... الخ » از اشخاصی شنیده اند که همیشه علاقه دارند هر گونه نسبت بد ورکیکی باشدبدون‌ملاحظه بطرف‌مخالف خوداستناد بدهند . اینهم ازجمله هزاران ـ هزار استنادات برخلاف واقع است که به امیر بهادر جنك داده اند .

درهر حال یادآوری میکنند:

امیربهادر جنك چنین حرفی گفته است ولی نه در موضـوع افتتاح عدالتخانه به‌مظفرالدین شاه که « من شکم خودرا پاره میکنم » بلکه چندین سال پس‌از سپری شدن دوره مظفری در موقعی به محمد علیشاه گفته است « ... پس‌قبلا شکم مرا پاره کنید . » اگر درذکر وقایع بآن حوادث هم اشاره فرمودید البته درموقعش تذکر داده میشود

تبریز ن . بهادری

آقای بهادری : درچند ماه پیش که من شما را درتهران دیدم از هوش وپاکدلی شما خرسند گردیدم . اگر مرا میشناسیدکه از خوشامد

گویی و گزافه رانی بدورم باور کنید که مهر شما را در دل گرفتم .
کنون هم از این نگارشتان رنجیدگی ندارم .

از نام بهادری چنین برمی‌آید که شمارا باامیر بهادرجنك خویشی درمیانست وازخاندان او میباشید ، در اینحال شمارا میرسد که بر آن نگارش پیمان خرده بگیرید ، ولی برادرانه این اندرز را ازمن بپذیرید که بد را بد باید گفت اگر ازپدر خود آدمی باشد ، امیر بهادر جنك ومحمدعلی میرزا ودیگران مرده‌اند وکارشان بخدا افتاده وما چه میدانیم که کنون درچه حالی هستند . شاید کسانی ازایشان نیکیهایی داشته‌اندکه مانمیدانیم وکنون بپاداش این نیکیها روانهای ایشان آسوده و خرسند می باشد .

چیزیکه هست : درسرودن تاریخ کارهای بدی‌راکه از گذشتگان سراغ داریم باید نکوهش نماییم تاآیندگان ازآن پرهیز کنند و این نه بقصد بد گویی ازآنان بلکه بقصدآنست که نیك را از بد جدا سازیم وهمه را بایك دیده ننگریم تا نیکان درنیکیهای خود استوارتر گردندو بدان از بدی ها دست بردارند .

بویژه‌درداستان مشروطه‌که بنیادآن درایران باخون جوانان‌وشیر مردان گزارده وشد ما بایدتاریخ آنرا چنانکه بوده بنگاریم و کسانی‌را که‌بااین جنبش غیرتمندانه نبردنمودند نکوهش نماییم تا درآینده کسان دیگری آرزوی دشمنی بااین دستگاه نپایند واندیشه برانداختن آن را نکنند ـ چنین کسانی بدانندکه نامهاشان درتاریخ باچه زشتی یاد خواهد شد ، بهرحال‌درهمه‌این گفتگوهاهر گز تنگی یابرخوردی بابازماندگان آنکسان درمیان نخواهد بود ، هرگز نمیتوان فرزندان را بگناه‌پدران گرفت ، بویژه‌که این فرزندان پاکدل وایراندوست باشند ،

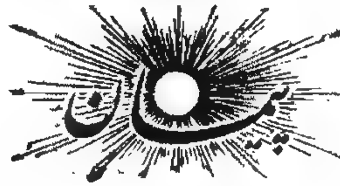
دربارهٔ امیر بهادر جنك آن عبارت را که نوشته‌ایم از روی کتاب «بیداری ایرانیان» است و گمان ندارم دروغ باشد، بهرحال انکار کردنی نیست که امیر بهادر دشمن مشروطه بود وتا توانست بامشروطه‌خواهان نبرد نمود تاآنجا که مجلس بیرون کردن اورا از تهران خواستار شد واو در قونسولگری روس بست نشست.

سپس هم در هنگام توپ بستن مجلس ودر زمان استبداد کوچك او همه کارهٔ شاه بود و عنوان سپهسالاری داشت.

ما میدانیم آنان این عذر را داشتند که چون از دیر زمان بسته دربار بودند در اینهنگام از وفاداری ونمك شناسی میشماردند که دست از حمایت محمد علیمیرزا برندارند، ولی بایستی بدانند که محمد علیمیرزا در دشمنی که با مشروطه نمود خیانت بایران کرد وخیانت بخاندان خود کرد وخیانت باسلام کرد وهواداری از چنین کسی بهر عنوانی که باشد نکوهیده است.

پس از همه اینها نیکی و ستوده خوبی شما نزد ما ارج خود را دارد، شما جوان هوشیار پاکیزه‌خوی میتوانید درراه پاکدینی وایران دوستی که ما بر پاداریم همراهی‌نمایید وبا کوششهای خودجبران بدیهای امیر بهادر جنك را نمایید.





گزارش شرق و غرب

۱ - کشاکش حبشه و ایتالیا

این کشاکش هنوز بر پاست و روز بروز کارش بالا میگیرد . آنچه در این یکماه رویداده آنست که چون کمسیون آشتی کاری از پیش نبرد و همهٔ امیدها بدخالت انجمن جهانیان بسته شد از آغاز اگوست (دهم مرداد) شورای انجمن برپا و چون وزرای خارجه دولتهای بزرگ در آنجا بودند و در گفتگو شرکت داشتند و از آنسوی چنانکه گفته ایم در این پیش آمد دشوار انجمن را آزادی که میباید نیست ازاینجهت ناگزیرند بجای رسیدگی وداوری موضوع را را بدست سیاستگران بسپارند و چون سه دولت بزرگ اروپایی که انگلیس و ایتالیا باشد در این داستان علاقه دارند در نتیجه گفتگوهایی که وزیران خارجه فرانسه و و نمایندگان این سه دولت در میان خود نمودند چنین قراردادند که کمسیون آشتی بار دیگر بکار در آید و گفتگو را دنبال نماید و چون دشواری کار در بر گزیدن حکم پنجمی است دو باره بکوشد مگر در این زمینه فیروزی یابد و آن حکم را بر گزینند و سپس هرگاه تا آغاز ماه سپتامبر از گفتگو نتیجه بر نداشت بانجمن آگاهی دهد که در چهارم آنماه بار دیگر شورای انجمن برپا گردد و چون شورا بر پا میگردد در زمینه همگی پیش آمد برسیدگی پردازد (نه تنها در موضوع اختلاف سر حدی که منظور ایتالی است)

این دو موضوع در انجمن نیز بگفتگو در آمد و تصویب یافت . از آنسوی سه دولت در میان خودشان قرار دادند چون در سال ۱۹۰۶ پیمانی در میانه خود در زمینهٔ حبشه بسته دارند واندازهٔ دخالت و بهره یابی هر یکی از آنان در خاک حبشه در آن پیمان نشانداده شده از اینجهت کنفرانسی برپا واز روی زمینه آن پیمان بگفتگو پردازند تامگر راهی برای باز کردن گره کار در دست کنند

این همان نتیجه‌ای بود که ما پیش بینی کرده بودیم: انجمن ژنو در

برابر زورگویی ایتالی سپر انداخت و حق را زیر پا گزاشت . اگر مقصود از انجمن داوریست دیگر این کارهای بیجا چه بود؟ ! اگرمقصودداوریست چرا از ایتالی نپرسیدندانیهمه رجزخوانیها و زورگوییها برای چیست ؟ ! با آنکه امروز در این پیش آمد دولت بزرگی همچون انگلیس هوادار حبشه می باشد و از آنسوی بیشتر مردمان ازامریکای نیرومند گرفته تاتوده های کوچك بالکان نیکخواه حبشه هستند بلکه در سراسر جهان از شرق تا غرب بیزاری اززور گویی ایتالی جسته می شود با اینحال انجمن جهانیان ـ آن یگانه بنیاد سترك اروپا و امریکا این دلیری را نداشت که دادگسرانه و سر فرازانه بداوری پردازد و آن همه زور گوییهای ایتالی را بپایان برساند چه رسد بانکه اگر یك دولت کوچك بی پناهی کارش بداوری انجمن می افتاد !

بگفته روزنامه اکودویاری انجمن از این جلسه سرشکسته و شرمنده بیرون آمد و کسی آن دلیری را نکرد که از ایتالی خواستار شود جلوانشکر آرایی خودرا بگیرد !

بسخن خود برگردیم : نیاز بگفتن ندارد که از کومسیون آشتی کاری ساخته نخواهد بود و هرچه کار است بدست گفتگوهای نمایندگان سیاسی سه دولت میباشد از اینجهت همگی چشم براه آن گفتگوها داشتند تا در روز چهاردهم اوگوست کنفرانسی در پاریس میانه لاوال وزیر خارجه فرانسه و ادن نماینده سیاسی انگلیس و الوئیزی نماینده ایتالی برپا گردیده گفتگو آغاز شد .

این نکته بسیار بجاست که این سه دولت داستان حبشه را دستاویز ساخته میخواهند حسابهای گذشته خودرا پرداخت نمایند و برای حساب آینده هم زمینه ای درست کنند زیرا چنانکه آژانس پارس خبر داد در کنفرانس انگلیس میگفت اگر فرانسه در جلوگیری از ایتالیا همدست ما نشود ما نیز درکارهای اروپا و در سختیهایی که فرانسه در برابر آلمان دارد از همدستی و همدردی با او باز خواهیم ایستاد ایتالی نیز میگفت اگر فرانسه این همراهی را با ما نکند که جلو دخالت انگلیس را بگیرد و مارا درکارهای خود در افریقا آزاد بگزارد ما از همدردی و همدستی با او چشم خواهیم پوشید !

باری ازاین کنفرانس نتیجه بدست نیامد زیرا از یکسوی ایتالی پافشاری

کرد که باید اورا در کار خود در افریقا آزاد بگزارند که اگر همه حبشه نباشد باری مقداری از آن را زیر اختیار خود بگیرد از اینسوی هم انگلیسها ایستادگی نمودند که با پدیمان انجمن جهانیان را گرامی شمرده آن را استوار نگهداشت .

از اینجهت کنفرانس بهم خورده نمایندگان ایتالی و انگلیس بکشورخود باز گشتند و در پی این پیش امد در لندن تکانی پدیدار شده وزرای انگلیس که در ییلاقها پراکنده بودند بپایتخت باز گشتند و جلسه برپا نموده بگفتگو پرداختند. درآغاز کار ارج بی‌اندازه باین جلسه داده می‌شد و چنین میپنداشتند که پس از ان دشمنی در میانه انگلیس و ایتالی رویه اشکاری بخود خواهد گرفت ولی چنانکه آژانس امروزی میگوید آن نتیجه بدست نیامده بلکه‌مقداری هم از سختی کار دشمنی کاسته شده .

زیرا چنین قرار داده اند که وزیران بار دیگر به ییلاقها برگردند و چشم براه چهارم سپتمبر باشند که شورای انجمن ژنو برپا خواهد شد . نیز کابینه انگلیس هنوز امیدوار است که با گفتگو گره از کار باز خواهد شد از اینجهت درباره نفرستادن ابزار جنگ بحبشه و ایتالی که پیش از ان تصمیم گرفته بودند تغییری نداده اند . از ان سوی ایتالی از این‌گونه رفتار کابینه انگلیس خوشنودی مینماید

اینست انچه تا امروز روی داده و آینده را جز خدا نمی شناسد . چنین پیداست که ایتالی از کار نایستاده نظر خود را دنبال خواهد کرد . از آن سوی انگلیس هم نه از برای نگهداری حبشه یا پشتیبانی از پیمان انجمن جهانیان بلکه از بهر نگهداری خاکهای خود در افریقا و دیگر سودهائی که دارد در جلو ایتالی ایستادگی خواهد نمود . همچنین دولتهای دیگری از قبیل ژاپون و امریکا و روس و المان و فرانسه هرگز خورسندی نخواهند داد که ایتالی ازادانه حبشه را ببلعد و هر یکی بنام سود خویش بکارهائی خواهند بر خاست . پس یك رشته تلاشهائی در میان دولتها روی خواهد داد چیزی که هست نمیدانیم ایا کشاکش با دست سیاستگران انجام گیرد و بازار نیرنگبازی و دروغگوئی رواج بی اندازه یابد و یا کار بدست بمب و دینامیت و گازهای زهر دار افتاده دستگاه ادمکشی هرچه پهن تر گسترده شود .

خدا جهانرا از گزند این آزمندان نگاهدارد .

یکی از گفتگوهائی که درابنمیان اغاز شده اینست که چون جنك درمیانه انکلیس و ایتالی در گیرد ایا مصر نیز دست در کار خواهد بود یا نه ؟ .. چنین پیداست که مصر هم بجنك خواهد در امد . زیرا گذشته از رابطه ای که میانهٔ این دولت شرقی با انکلیس میباشد در نتیجه نزدیکی حبشه بمصروسودان ناگزیر مصر یا در میان جنك خواهد گزاشت.. زیرا چیرگی ایتالی برحبشه خود مقدمه ایست که پس از دیری بمصر و سودان نیز چیره گردد

از اینجهت از کنون گفتگوهائی در میانست . ازجمله انگلیسیان گفتگوی بستن کانال سویس را بمیان می اورند و از دیریست که در روزنامهای انگلیس چنین سخنی رانده میشود . از انسوی روز نامهای ایتالیا میگویند اگر چنین کاری کرده شود انزمان جنك از افریقا باروپا خواهد افتاد .

بگفته آژانس پارس جیورنال دیتالیا روز نامه نامی روم اشکارا می نویسند که اگر انکلیسیان فرستادن ابزار جنك را بحبشه ازاد کنند و یا کانال سویس را بروی ما ببندند ایتالیا انرا نشانهٔ دشمنی دانسته پاسخ خواهد داد. میگوید : ان روزنامهای انکلیسی که میخواهند ایتالی کیفر داده شود جنك را از افریقا بیرون اورده بهمه جای دنیا میرسانند

تا اینجا گفتگو از زورگوئیهای ایتالی و از ناهنجاریهای دولتهای اروپا داشتیم . چند سخنی هم از بردباری وغیرتمندی حبشه برانیم . در این چندماه که این گفتگو برخاسته مردم غیرتمند حبشه از یکسوی تا توانسته اند رویاشتی خواهی و ارامش دوستی نموده اند و از سوی دیگر هیچگاه زبونی نشان نداده در برابر ان غرشهای جگر خراش ایتالی خود را نباخته اند. انچه روزنامهای مصر مینویسند و اژانس پارس اگاهی میدهد تا کنون دمی از کوشش باز نایستاده باستواری جایگاه خود کوشیده اند

مارا بنام مسلمانی و بنام دلسوزی که باید هر مردی درجهان بستمدیدگان نماید همیشه رنجشی از امپراتور حبشه میبود و آن ستمگریهای او را بر مسلمانان حبشی نپسندیده در دل خودبیزاری ازو میجستیم ولی غیرتمندیهای این مردشرقی در این چند ماه همه آن زنگها را از دل ما زدود و اینك همیشه از خداوند فیروزی اورا خواهانیم .

از خبرهایی که در روزنامهای مصر خواندیم اینکه امپراطور حبشه بامخبر ماتن گفتگو از دلسوزیهای مسلمانان برحبشه داشته و باو چنین گفته : پیغمبر اسلام بمسلمانان سپرده که همیشه در سختیها یاری از حبشه دریغ ندارند واین در نتیجه آن کاریست که اصحمه نجاشی حبشه با یاران آن بزرگوار نموده و آنان را که از مکه گریخته بودند در حبشه پذیرفته پناه داد .

آری ای مرد غیرتمند : آنروز که پاکمردعرب بکار برخاسته می کوشید جهان را براه رستگاری در آورد ومشتی نادان پلید سنك راه او شده ازبست نهادی دست باز از پیروان پاکدل او کشاده بودند در آن هنگام حبشه مردی نمود واز دل آن پاکمرد آسمانی را که گنجینه رازهای خدا بود از خود خرسند گردانید. آری ایمرد فیروز ! حبشه نزد مسلمانان گرامیست و هرزمان باید یاری ازو دریغ ندارند .ولی یار حبشه خداست ! حبشه که جان بر کف گرفته بیباکانه راه غیرت میپوید یار او خداست ! خدا اورا فیروزمند خواهد گردانید

۲ - نمونه ای از آسیب زندگانی در غرب

شرقیان با شتاب بسیار بسوی اروپاپیگری روانند و از شوربختی ونادانی هرگز نگاهی بحال گرفتاریهای اروپا ندارند از جمله دو شهرهای شرق هر روز بفراوانی اتومبیلها ودیگر ابزارهای تند روی میکوشند و آن را مایه پیشرفت و برتری می شناسند ر چون تازگی آژانس خبری از نیویورك پراکنده نموده که نمونه ای از آسیب تندرویها و اتومبیل رانیهاست در اینجا می آوریم :

نیویورك ۳ - ریاست پلیس نیویورك بشدت مبارزه برای امنیت عبور و مرور افزوده و در همه جا اعلاناتی گذاشته اند که مقتولین جنك را بامقتولین پیش آمدهای عبور و مرور مقایسه مینمایند .

ازاینقرار در ۱۸ ماه جنك قوای اعزامی ۵۰٫۳۱۹ مقتول و ۱۸۲٫۶۷۴ مجروح دادند ولی بیلان پیش آمد های عبور و مرور برای مدت هیجده ماه الی ۲۰ مه ۱۹۳۵ منتهی به ۵۹٫۲۰۰ نفـر مقتول و ۱٫۳۰۴٫۰۰۰ زخمی گردیده است .

مقصود آنست که در جنك جهانگیر گذشته که در آخرهای آن امریکاهم شرکت نمود در هیجده ماه آسیب که بسپاه او رسید کمتر از آسیبی است که اکنون بهنگام آسایش آسیب از اتومبیل رانی و آیروپلان و راه آهن به مردم شهرها میرسد بعبارت دیگر اروپا و امریکا همیشه در جنك است وپایی کشتار میدهد .